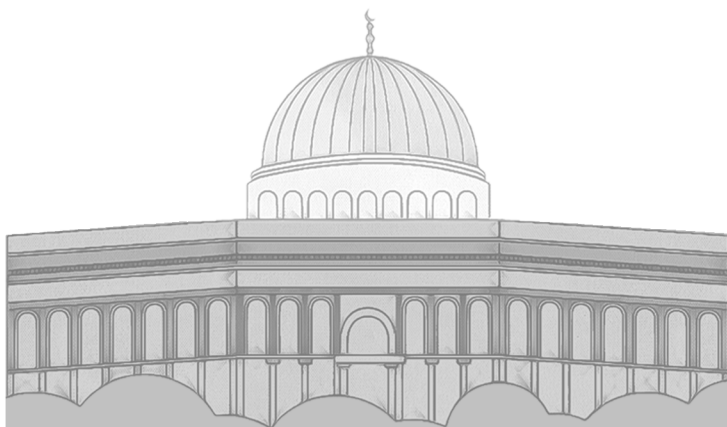






سرشناسه: اسمعیلی، حامد، ۱۳۶۵
عنوان و نام پدیدآور: سرنوشت فلسطین را باید از سرنوشت/حامد
اسمعیلی، سیده زینب حسینی؛ ویراستار سمانه سادات خاتمی کاوردی.
مشخصات نشر: ساری: ماتیسا، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۹۲ صفحه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۰۸۴-۶-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۹۰-۹۲.

موضوع: فلسطین - تاریخ/ فلسطین - تاریخ / اعراب و اسرائیل --
مناقشات/صهیونیسم / بهائیکری / ترکیه -- تاریخ -- امپراتوری
عثمانی، ۱۲۸۸ - ۱۹۱۸ م. -- اسناد و مدارک
شناسه افزوده: حسینی، سیده زینب، ۱۳۶۵ -

رده بندی کنگره: DS۱۱۸

رده بندی دیویی: ۹۴/۹۵۶

شماره کتابشناسی: ۹۴۲۷۲۹۱



فلسطین

سر نوشت
راید از سر نوشت

چاپ چهارم

حامد اسمعیلی - سیده زینب حسینی

انتشارات ماتیسا

فلسطین

سرنوشت
را بید از سرنوشت درد

حامد اسمعیلی - سیده زینب حسینی

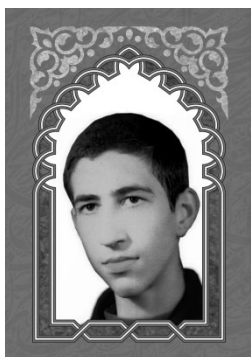
چاپ چهارم - ۱۴۰۴ - ۱۰۰۰ نسخه
ویراستار: سمانه سادات خاتمی کوردی
طراح جلد و صفحه آراء: صغری ابراهیمی

انتشارات ماتیس

مازندران - ساری. تلفن: ۰۹۱۱۳۵۴۱۳۲۱

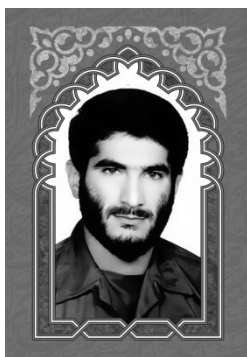
Email: nashr.matisa@gmail.Com

گاهی رنج و زحمت زنده نگه داشتن خون شهید، از خود شهادت، کمتر نیست.
امام خامنه‌ای (مدظله العالی)



شهید

سید محمود علمدار



جانباژ شهید

سید مجتبی علمدار



جانباژ شهید

سید مصطفی علمدار

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

پس مپندار که خدا وعده خود را به پیامبرانش خلاف می کند که خدا شکست ناپذیر

انتقام گیرنده است. (سوره ابراهیم، آیه ۴۷)

این کتاب تقدیم می‌شود به برادران و خواهران مقاوم فلسطین به‌ویژه شهدای جهاد اسلامی و کودکان شهیدی که با قساوت فرقه‌ای بدور از انسانیت و هدایای بنیانگذار دروغین حقوق بشر یعنی رژیم تروریست آمریکا به دست متجاوزین رژیم صهیونیستی به شهادت رسیده‌اند. با دانستن واقعیت و مظلومیت فلسطین در کنار شما و در برابر تروریسم دولتی آمریکا و اسرائیل تا پای جان ایستادگی خواهیم کرد.

فهرست

مقدمه	۹
امپراتوری عثمانی	۱۳
توافق نامه سایکس - پیکو	۲۷
بیانیه بالفور	۳۹
سید ضیاءالدین طباطبائی یزدی	۵۱
تورات و عهد عتیق	۵۴
بهائیت و صهیونیست	۶۳
قوانین بین المللی	۷۷
چرا رژیم اسرائیل را بعنوان کشور نمی شناسیم؟	۷۹
منابع	۹۲

مقدمه

فلسطین پاره تن اسلام و مسئله اول جهان اسلام و حتی مسئله اول جهان انسان‌ها است.

مردم مقاوم فلسطین این روزها با دفاع به حق و مشروع در حال عوض کردن صفحه‌های تاریخ و رو کردن دست‌هایی با دستکش مخملی از حقوق بشر دروغین دنیا هستند.

وقایعی عظیم که نه فقط برگ جدیدی در کتاب تاریخ است که شاید بتوان ادعا کرد، صفحه پایانی یک فصل برای گشودن فصلی جدید است. فصلی که امام خامنه‌ای (مدظله العالی) از آن با تعبیر نظم نوین جهانی یاد می‌کنند.

مظلومیت اهالی این سرزمین و اُمت اسلامی ساکن در فلسطین و ظلم کشورهای مستکبر و حملات دردمنشان به غزه عزیز و نسل‌کشی‌های صورت گرفته موجب شد که این تألیف را داشته باشم.

طوفان الاقصی اقدامی در راستای حق مشروع دفاع جبهه جهاد اسلامی حماس است که سال‌ها در محاصره و تحریم و تهدید بوده است و نتیجه عملکرد درنده خویی صهیونیست‌ها است.

وقتی ظلم و جنایت از حد گذشت، وقتی سفاکی به نهایت رسید، طوفان الاقصی نتیجه مستقیم کردار صهیونیست‌ها در ۷ دهه اشغالگری طی حمله‌ای آفندی به حق و مشروع در جهت دفاع از اشغالگری توسط جبهه مقاومت اسلامی حماس خود را نشان داد، تا ظلم و هتک حرمت‌ها از دهه ۱۹۳۰ میلادی، اشغالگری و مهاجرت اجباری اهالی فلسطین و جایگزین کردن قومی به جای آنها با زور اسلحه، ریشه اصلی خشم و کینه ملت فلسطین در طوفان الاقصی نمایان شود.

خشم فلسطینیان که نه تنها در سینه‌ها نخشکیده، بلکه به واسطه استمرار ظلم صهیونیست‌ها هر روز به صورت مستمر تازه و تازه‌تر هم شده است.

در تاریخ ۱۵ مهر ۱۴۰۲ برابر با ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ مصادف با ۲۱ ربیع الاول ۱۴۰۵ سبب گردید این رژیم کودک‌کش برای فرار از فشارهای دیدگان جهانی که چگونه چهارمین ارتش دنیا توسط یک گروه جهادی به سخره گرفته شده است دست به نسل‌کشی کودکان و غیر نظامیان توسط بمب‌های اهدایی رژیم تروریست آمریکا زد و در اقدامی خارج از قواعد آمرانه نسبت به بمباران بیمارستان المعمدانی اقدام نمود که موجب به شهادت رسیدن بیش از ۱۰۰۰ نفر پناه‌جو، مجروح و کارکنان درمانی و... شده است.

با مطالعه این کتاب به حقانیت و ظلم‌هایی که از دوران عثمانی تا به اکنون بر مسلمین توسط رژیم‌های تروریست و صهیونیسم جهانی روا گردید، مطلع خواهید شد.

در پایان از همکاران انتشارات ماتیس که در به ثمر رساندن این مجموعه یاری‌گرم بوده‌اند، سپاسگزارم.

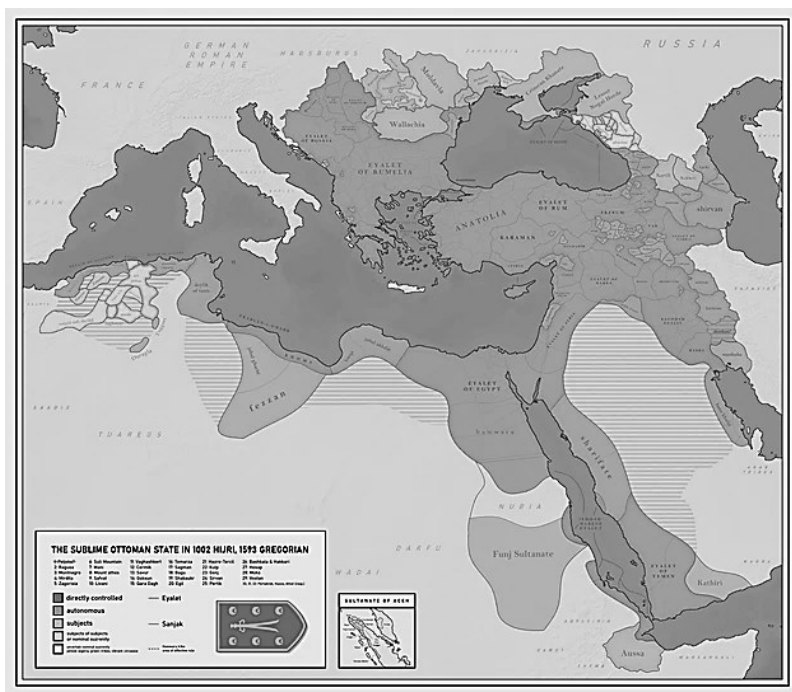
امپراتوری عثمانی

امپراتوری عثمانی یک امپراتوری در بازه زمانی شش سده در جنوب شرق اروپا، غرب آسیا و شمال آفریقا بود. این امپراتوری در اواخر سده سیزدهم میلادی در سال ۱۲۹۹ میلادی توسط رهبر قبیله‌های تُرک اغوز یعنی عثمان یکم در سوگوت بنیان گذاشته شد و در سده چهاردهم میلادی در سال ۱۳۵۴م، با فتح شبه جزیره بالکان، به قاره اروپا راه یافت که بدین ترتیب دولت کوچک عثمانی به یک کشور فراقاره‌ای تبدیل شد. تا سال ۱۴۵۳م، عثمانیان امپراتوری بیزانس را ضمیمه خاک خود کردند و با فتح قسطنطنیه توسط محمد فاتح، پایتخت خود را به این شهر انتقال دادند.

در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی، امپراتوری عثمانی در اوج گستره خود در زمان سلطان سلیمان قانونی، یک دولت چند فرهنگی و چندزبانی بود که همه جنوب شرق اروپا، بخش‌هایی از اروپای مرکزی و آسیای غربی، بخش‌هایی از شرق اروپا و قفقاز و قسمت‌های وسیعی در شمال و شاخ آفریقا را زیر فرمان خود درآورده بود. در آغاز سده هفدهم، این دولت ۳۲ ولایت و تعداد زیادی دولت دست‌نشانده داشت که این

دست‌نشانندگان در ادوار مختلف یا به ولایت‌های جدید تبدیل شدند یا توانستند از خودمختاری نسبی برخوردار شوند.

با توجه به موقعیت جغرافیایی پایتخت عثمانی یعنی شهر قسطنطنیه، این امپراتوری به مدت شش سده به پلی میان سه قاره بدل شد و توانست کنترل بسیاری از مناطق دریای مدیترانه را به دست آورد. در گذشته، باور بر این بود که این امپراتوری با مرگ سلیمان یکم، رو به زوال رفته است، با این حال تاریخ‌دانان معاصر بر این باورند که دولت عثمانی در طول سده هفدهم و هجدهم با داشتن نیروی نظامی و اقتصاد نیرومند، کماکان یکی از ابرقدرت‌ها در جهان بود و در جریان دوره بیست و هشت ساله صلح در میان سال‌های ۱۷۴۰ م تا ۱۷۶۸ م، نیروهای نظامی عثمانی از نظر کارآمدی بسیار از ارتش‌های اروپایی از جمله رقبای منطقه‌ای خود، یعنی روسیه و هابسبورگ، عقب افتادند که همین مسئله منجر به شکست‌های پیاپی آنان در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم شد. گرچه این امپراتوری در سده نوزدهم به از دست دادن قلمروهای خود ادامه داد اما با مدرن‌سازی دولت عثمانی در دوره موسوم به تنظیمات، توانست نسبت به گذشته قوی‌تر شود؛ هرچند این مسئله نتوانست از شکست‌های آنان در طول سده نوزدهم جلوگیری کند و بسیاری از قلمروهای سابق این امپراتوری، به کشورهای مستقل جدیدی تبدیل شدند.



عثمانی در جنگ جهانی اول با امپراتوری آلمان متحد شد و به جبهه قدرت‌های مرکز پیوست، با این امید که بدین طریق انزوای طولانی خود را از بین ببرد. با این حال، آنان در جنگ بزرگ به سختی شکست خوردند؛ عثمانی در جریان جنگ جهانی اول با مشکلات بسیاری، از جمله مشکلات درونی و شورش‌های مختلف مانند شورش اعراب مواجه شد که در شکست نهایی آنان در جنگ بسیار اثرگذار بود. در جریان جنگ جهانی اول، نسل‌کشی‌های متعددی علیه ارمنیان، آشوریان و یونانیان توسط این دولت واقع شد که منجر به مرگ میلیون‌ها نفر شد و همچنین

ترک‌زبانان را در آناتولی به اکثریت، تبدیل و راه را برای تأسیس جمهوری ترکیه، باز کرد.

شکست عثمانی در جنگ جهانی اول منجر به اشغال سرزمین‌های این امپراتوری توسط متفقین شد. در نهایت نیروهای پیروز قلمروی عثمانی، خاورمیانه را طبق توافق‌نامه سایکس - پیکو بین یکدیگر تقسیم کردند که این تقسیم‌بندی بنا بر تفکرات امپراطوری بریتانیا و جمهوری سوم فرانسه بود و بدون در نظر گرفتن تقسیمات کشوری در امپراتوری عثمانی انجام شد.

هرچند شورش ترک‌زبان‌های آناتولی در برابر اشغال توسط متحدان در جنگ استقلال ترکیه منجر به تأسیس جمهوری ترکیه و در نهایت تجزیه امپراتوری عثمانی شد.

ورود عثمانی به جنگ جهانی اول با حمله غافلگیرکننده آن‌ها به سواحل روسیه در دریای سیاه در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۱۴ روی داد. در عرض چند روز پس از حمله، روسیه و متحدانش، بریتانیا و فرانسه، به عثمانی اعلان جنگ دادند. با وجود شکست نهایی عثمانیان در این جنگ، آن‌ها در ابتدای جنگ موفق به کسب چند پیروزی در نبردهایی مانند گالیپولی نیز شدند.

درحالی‌که در دو سال ابتدایی جنگ، به نظر می‌رسید که عثمانی در خاورمیانه دست بالا را دارد، شورش اعراب که در سال ۱۹۱۶ روی داد، باعث شد تا اوضاع به ضرر آنان شود. با امضای متارکه مودروس در

سی‌ام اکتبر ۱۹۱۸، تقسیم و تجزیه امپراتوری شکست خورده عثمانی میان نیروهای پیروز جنگ آغاز شد. با این که امپراتوری، از جمله پایتخت آن یعنی قسطنطنیه، به اشغال نیروهای بریتانیایی و فرانسوی درآمده بود، آنان به سلطان این اجازه را دادند که بتواند عنوان خود را به صورت ظاهری حفظ کند. با این حال، با اشغال شهرهای ترک نشین، جنبش‌هایی آغاز گردید که سرانجام منجر به پیروزی آنان در جنگ استقلال ترکیه به رهبری مصطفی کمال (که بعدها آتاترک نام گرفت) و تأسیس جمهوری ترکیه شد. سلطنت عثمانی در روز یکم نوامبر ۱۹۲۲ ملغی اعلام شد و هفده روز بعد، سلطان محمد ششم از ترکیه خارج گردید. دو سال بعد، در سوم مارس ۱۹۲۴، خلافت عثمانی نیز ملغی اعلام شد.

فلسطین کشوری است که به صورت تاریخی و از دوران روم باستان به ناحیه‌ای گفته می‌شد، که بین دریای مدیترانه و کرانه‌های رود اردن واقع شده است.

در متون مصر باستان تمامی منطقه‌ی ساحلی خاور نزدیک که در امتداد ساحل مدیترانه بین مصر جدید و ترکیه بوده است، رتنیو (R-t-n-u) نامیده شده است.

کلمه‌ی فلسطین از فلسطینی‌های باستان که نام یک گروه غیریهودی ساکن در منطقه‌ای کوچک از ساحل جنوبی به نام فلیستا، گرفته شده است.

در قرن نوزدهم، «دولت عثمانی در مکاتبات رسمی خود، از عبارت ارض فلسطین (سرزمین فلسطین) برای اشاره به ناحیه واقع در غرب رود اردن که در سال ۱۹۲۲ تحت فرمانروایی انگلستان، فلسطین نامیده شد، استفاده می کرد». عرب های تحصیل کرده، از عبارت فلسطین، برای اشاره به کل فلسطین یا بیت المقدس، سنجاق یا تنها برای اشاره به منطقه ی اطراف رمله (شهر) استفاده می کردند. سلطان عثمانی در سال ۱۸۷۶ در پاسخ به درخواست خاخام ژوزف نانتونک برای صدور اجازه اسکان یهودیان ضمن منع مهاجرت گسترده به فلسطین گفت «تقریباً تمام سرزمین های فلسطین اشغال شده، و استقلالی که نانتونک به دنبال آن است، با اصول اجرایی کشور در تعارض است» و پس از آن نیز دولت عثمانی در سال های ۱۸۸۴، ۱۸۸۷، و ۱۸۸۸ احکامی علیه اسکان انبوه یهودیان صادر کرد. در سال ۱۸۸۲ شمار چشمگیری از یهودیان شروع به هجرت به سرزمین مقدس کردند و مزارع جمعی (کیبوتس) ایجاد کرده و سرانجام حومه ی تل آویو را در سال ۱۹۰۹ به وجود آوردند که بعدها در سال ۱۹۲۱ تبدیل به یک شهر شد. شمار یهودیان فلسطین که در سال ۱۷۰۰ تنها ۷۰۰۰ نفر بود تا سال ۱۹۰۰ به ۶۰۰۰۰ نفر رسید (جمعیت کل فلسطین در این سال ۵۰۰۰۰۰ نفر بود) که این امر به عقیده کارپات حاکی از آن است که «سیاست عثمانی مبنی بر اجازه به افراد برای مهاجرت و اسکان، و هم زمان ممانعت از مهاجرت گروه های انبوه، با موفقیت همراه بوده است». نسبت جمعیتی اعراب و یهود در سرزمین

فلسطین در این دوره مورد اختلاف است. یوناتان میندل، عضو هیئت علمی دانشگاه بن گوریون و پژوهشگر کالج مطالعات خاورمیانه دانشگاه کمبریج بر این باور است که نمی‌توان درصد دقیق جمعیت یهودیان تا پیش از سر برآوردن جنبش صهیونیسم را بیان کرد؛ با این وجود، این عدد احتمالاً بین ۲ تا ۵ درصد کل جمعیت این سرزمین را شامل می‌شد. به این ترتیب که جمعیت کل (تا پیش از ۱۸۷۸ و مهاجرت یهودیان به سرزمین مقدس) ۴۶۲,۴۶۵ نفر، مسلمانان ۴۰۳/۷۹۲ نفر (۸۷ درصد)، مسیحیان ۴۳,۶۵۹ نفر (۱۰ درصد) و یهودیان ۱۵,۰۱۱ نفر (۳ درصد) بوده است.

حکمرانی عثمانی بر منطقه تا زمان جنگ جهانی اول یعنی زمانی که عثمانی از آلمان و متحدانش جانبداری کرد، ادامه یافت. در طول جنگ جهانی اول، هم‌زمان با فروپاشی امپراتوری عثمانی، بریتانیا، عثمانی را از بیشتر این مناطق به عقب راند. با پایان امپراتوری عثمانی، شمار یهودیان فلسطین به ۵۵,۰۰۰ نفر افزایش یافت.

در اروپا تا پیش از جنگ جهانی اول، فلسطین به منطقه‌ای که در مسیر شمال به جنوب از رافیا (جنوب شرقی غزه) تا رودخانه لیتانی (واقع در لبنان) امتداد می‌یافت، اطلاق می‌شد. این منطقه از غرب به دریا و از شرق به منطقه‌ای که حدود آن به خوبی مشخص نشده بود و صحرای سوریه از آن جا آغاز می‌شد، ختم می‌گردید. در منابع مختلف در اروپا، مرز شرقی در اطراف رود اردن تا شرق امان تعیین می‌شد و صحرای نگو در این منطقه نبود.

بر اساس موافقت‌نامه سایکس - پیکو در ۱۹۱۶ پیش‌بینی شده بود که بیشتر فلسطین، پس از رهایی از کنترل عثمانی، تبدیل به منطقه‌ای بین‌المللی خواهد شد که تحت کنترل مستقیم فرانسه یا انگلیس قرار نخواهد داشت. بلافاصله پس از آن، آرتور بالفور وزیر امور خارجه انگلیس با صدور بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷، طرح تأسیس وطن یهودیان در فلسطین را مطرح کرد.

نیروی اعزامی مصر به رهبری انگلیس تحت فرماندهی ادموند آلن‌بای، وایکانت اول آلن‌بای، در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۱۷، بیت‌المقدس را تصرف کرده و به دنبال شکست نیروهای ترکیه در فلسطین و نبرد مگیدو در سپتامبر ۱۹۱۸، تمامی مشرق را اشغال کرد.

استفاده رسمی از واژه‌ی فلسطین با اعطای حکم قیمومت فلسطین به انگلیس بار دیگر رایج شد. در آغاز این دوره، نام ارتز یسریل (سرزمین اسرائیل به زبان عبری) از طریق یک تمبر پستی در سال ۱۹۲۰، توسط هربرت ساموئل نخستین نماینده انگلیس در فلسطین که بین سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۰ این سمت را در اختیار داشت، رایج شد. مقامات وزارت امور خارجه انگلیس به این اقدام وی اعتراض کردند اما با انتقال مسئولیت فلسطین از وزارت امور خارجه به وزارت مستعمرات، این اقدام وی به دست فراموشی سپرده شد. در آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی متحدین (ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ژاپن) در کنفرانس سانرمو تصمیماتی رسمی در مورد سرزمین‌های تحت قیمومت اتخاذ کرد. بر این

اساس بریتانیا قیمومت فلسطین را پذیرفت اما تصمیمی در مورد مرزهای سرزمین‌های تحت قیمومت و شرایطی که این سرزمین‌ها می‌بایست به موجب آن اداره می‌شد، اتخاذ نشد. چیم ویزمن، نماینده سازمان صهیونیستی در سانرمو، متعاقباً گزارشی در این مورد به همکاران خود در لندن ارائه کرد.

در ژوئیه ۱۹۲۰، نیروهای فرانسه، فیصل اول از عراق (فیصل بن حسین) را از دمشق بیرون راندند و به فرمانروایی کم‌اهمیت وی بر منطقه اردن یعنی جایی که سران محلی سابقاً با هرگونه قدرت مرکزی مخالفت می‌کردند، پایان دادند. شیوخ که پیش‌تر پیمان وفاداری با شریف منعقد کرده بودند، از انگلیسی‌ها خواستند اداره منطقه را برعهده بگیرند. هربرت ساموئل خواستار گسترش حیطه اختیار دولت فلسطین تا اردن شد اما در دیدار وینستون چرچیل و امیرعبدالله از اردن که در مارس ۱۹۲۱ در قاهره و بیت المقدس انجام شد، قرار بر این گردید که امیرعبدالله (در آغاز تنها برای شش ماه) از سوی دولت فلسطین اداره این منطقه را برعهده بگیرد. در تابستان ۱۹۲۱ اردن به سرزمین‌های تحت قیمومت ملحق شد اما از شرط سرزمین ملی یهودیان مستثنی شد. در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، جامعه ملل ضوابط سرپرستی انگلیس بر فلسطین و اردن را تأیید کرد. در ۱۶ سپتامبر جامعه ملل رسماً یادداشتی از آرتور بالفور (لرد بالفور) را تصویب کرد که تأیید می‌کرد اردن باید از بندهای مربوط به تأسیس سرزمین ملی یهودیان و نیز «تسهیل» مهاجرت یهودیان به این سرزمین و اسکان آنان

مستثنی شود. در واقع، در حالی که عرب‌ها به راحتی می‌توانستند در فلسطین اسکان یابند، انگلیسی‌ها از اسکان یهودیان در اردن ممانعت می‌کردند. اردن در اصل ۷۷ درصد از فلسطین را تشکیل می‌داد، بدین ترتیب رهبران یهودیان اعتقاد داشتند این امر یک بی‌عدالتی آشکار و تقسیم ناعادلانه سرزمینی بود که بر اساس اعلامیه بالفور به عنوان سرزمین ملی یهودیان در نظر گرفته شده بود.

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، موقعیت انگلیس در فلسطین به تدریج بدتر شد. این امر ناشی از مجموعه‌ای از عوامل همچون موارد ذیل بود:

شرایط فلسطین به دلیل حملات بی‌وقفه ایگرون و گروه لهی به مقامات، نیروهای نظامی و تأسیسات راهبردی انگلیس به سرعت در حال بدتر شدن بود. این امر به روحیه و وجهه انگلیس صدمات شدیدی وارد کرد، و نیز منجر به گسترش مخالفت مردم انگلیس با سرپرستی انگلیس بر فلسطین شده، و افکار عمومی خواستار بازگشت نیروها به خانه شدند. سرهنگ آرچر کاست، دبیر ارشد دولت انگلیس در فلسطین، در یک سخنرانی خطاب به انجمن امپراتوری سلطنتی در این باره گفت: «اعدام دو گروه‌بان انگلیسی توسط ارگون‌ها و به تلافی اعدام‌هایی که توسط انگلیسی‌ها انجام شده بود، بیش از هر چیز دیگری منجر به خروج ما از فلسطین شد».

به دلیل ممانعت انگلیس از بازگشت بازماندگان هولوکاست به فلسطین، و در عوض فرستادن آنان به اردوگاه‌های پناهندگان در قبرس، یا حتی

بازگرداندن آنان به آلمان همانند آنچه در مورد کشتی اکسودس در سال ۱۹۴۷ اتفاق افتاد، افکار عمومی جهان به موضع گیری علیه انگلیس پرداخت.

هزینه نگهداری ارتشی که بیش از ۱۰۰.۰۰۰ نفر عضو داشت، برای انگلیس که دچار مشکلات اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی بود، دشوار، و یکی دیگر از دلایل درخواست افکار عمومی در انگلیس برای پایان سرپرستی این کشور بر فلسطین بود.

سرانجام دولت انگلیس در سال ۱۹۴۷ اعلام کرد که خواستار پایان دادن به سرپرستی خود بر فلسطین است و مسئولیت اداره فلسطین را به سازمان ملل متحد محول کرد.

در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با دو سوم رأی اکثریت بین المللی، طرح سازمان ملل برای تقسیم فلسطین را به تصویب رساند (قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد). این طرح که برای پایان دادن به مناقشه عرب ها و اسرائیل در نظر گرفته شده بود، سرزمین فلسطین را به دو کشور یهودی نشین و عرب نشین تقسیم می کرد، و بخش اعظم بیت المقدس را که شامل بیت اللحم می شد، تحت کنترل نیروهای بین المللی قرار می داد. رهبران یهودیان (و از آن جمله آژانس یهودیان)، این طرح را پذیرفتند اما رهبران عرب فلسطین آن را نپذیرفته و از مذاکره در مورد آن امتناع کردند. کشورهای عرب و مسلمان همسایه فلسطین نیز با طرح تقسیم مخالفت کردند. پس از آن که کمیته عالی عرب در سال

۱۹۴۷ در بیت المقدس اعلام شورش کرد، جامعه عرب واکنش خشونت آمیزی نشان داده و دست به درگیری زدند که در نتیجه آن بسیاری از ساختمان ها و مغازه ها در آتش سوختند. با ادامه کشمکش های نظامی بین شبه نظامیان فلسطینی و یهودی در فلسطین، حق سرپرستی انگلیس بر فلسطین در تاریخ ۱۵ می ۱۹۴۸ به پایان رسید؛ در حالی که یک روز پیش از آن تأسیس اسرائیل اعلام شده بود. همسایگان عرب و ارتش های آنان (لبنان، سوریه، عراق، مصر، اردن، ارتش جهاد اسلامی فلسطین، ارتش آزادی بخش عرب و عرب های محلی) بلافاصله پس از اعلام استقلال اسرائیل حمله کردند، و متعاقب آن جنگ عرب ها و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ در گرفت. در نتیجه، طرح تقسیم فلسطین هیچ گاه عملی نشد.

اسرائیل علاوه بر مناطقی که سازمان ملل متحد تقسیم بندی کرده بود، ۲۶ درصد از سرزمین های تحت قیمومت در غرب رود اردن را نیز تصرف کرد. اردن نیز ۲۱ درصد از سرزمین های تحت قیمومت را تصرف و به خاک خود ضمیمه کرد. بیت المقدس به دو بخش تقسیم شد، و اردن بخش های شرقی از جمله شهر باستانی، و اسرائیل بخش غربی و مصر نیز باریکه غزه را در اختیار گرفت.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، اصطلاح «فلسطین» مرتباً در بافت های سیاسی به کار گرفته می شد. اعلامیه های مختلف، همچون اعلام تشکیل کشور مستقل در سال ۱۹۸۸ توسط سازمان آزادی بخش فلسطین به کشوری که فلسطین

نامیده می‌شد، اشاره می‌کرد، و مرزهای آن را با درجات مختلف وضوح تعریف کرده، و از جمله خواستار ضمیمه شدن کل اسرائیل به فلسطین شد اما ریشه مسئله فلسطین به عنوان یک مسئله بین‌المللی، در رویدادهایی نهفته است که تا پایان جنگ جهانی اول رخ داد. این رویدادها منجر شد جامعه ملل، فلسطین را به موجب سیستم قیمومت که به تصویب جامعه ملل رسیده بود، تحت سرپرستی بریتانیا قرار دهد.

در اصل، این سرپرستی قرار بود به صورت موقت و تا زمانی ادامه یابد که فلسطین به استقلال کامل (وضعیتی که در منشور جامعه ملل به رسمیت شناخته شده بود) دست می‌یابد، اما در حقیقت سیر تحول تاریخی این قیمومت منجر به شکل‌گیری فلسطین به عنوان یک کشور مستقل نشد.

به رغم آنچه که در منشور جامعه ملل آمده بود و خواستار توجه به خواسته‌های عرب‌ها و یهودیان فلسطین در اعطای حکم قیمومت شده بود اما تصمیم اعطای قیمومت خواسته‌های مردم فلسطین را مدنظر قرار نداد. این امر اهمیت بسیاری یافت چراکه دولت انگلیس تقریباً پنج سال پیش از دریافت حکم قیمومت فلسطین از جامعه ملل به سازمان صهیونیست‌ها تعهد داده بود، سرزمین ملی یهودیان را در فلسطین تأسیس کند، چراکه رهبران صهیونیست‌ها با ارائه شواهد تاریخی مدعی بودند اجدادشان دوهزار سال پیش از پراکندگی یهودیان در فلسطین می‌زیسته‌اند.

در طول دوره قیمومت انگلیس بر فلسطین، سازمان صهیونیست‌ها تلاش می‌کرد شرایط تأسیس سرزمین ملی یهودیان را در فلسطین فراهم کرده و مقدماتی ایجاد کند تا یهودیان و عرب‌ها بتوانند در کنار هم در این منطقه زندگی کنند. عرب‌های فلسطین احساس می‌کردند که این طرح منجر به نقض حقوق آنان خواهد شد. آنان همچنین معتقد بودند این امر منجر به نقض تضمین‌هایی می‌شود که متحدین در قبال حمایت عرب از آنان در جریان جنگ جهانی در مورد استقلال به رهبران عرب‌ها داده بودند. نتیجه این امر مخالفت فزاینده عرب‌ها با اعطای قیمومت فلسطین و متعاقب آن توسل عرب‌ها به خشونت علیه یهودیان شد.

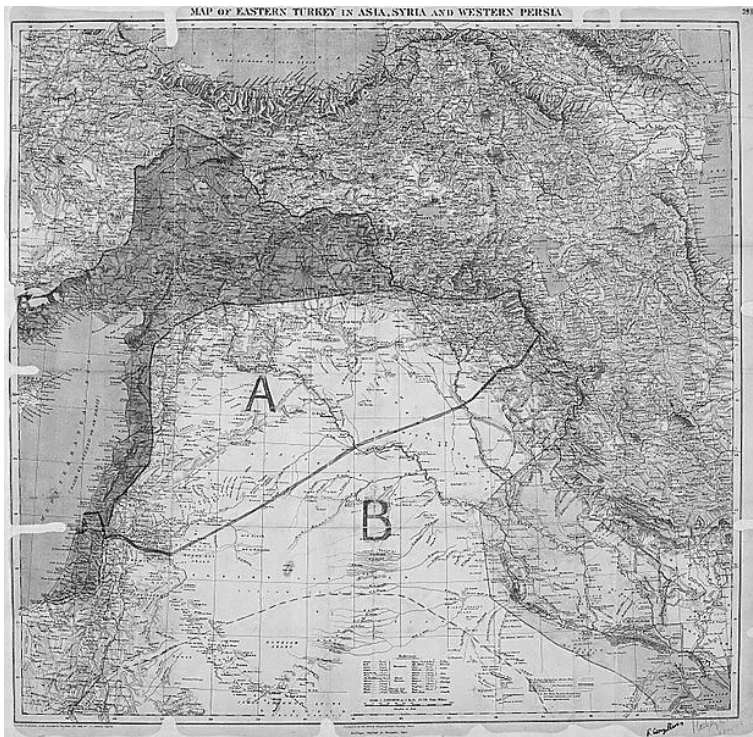
توافق نامه سایکس - پیکو

موافقت نامه آسیای صغیر توافقی سری میان بریتانیا و فرانسه بود که در روز نهم ماه مه ۱۹۱۶ در خلال جنگ جهانی اول و با رضایت روسیه برای تقسیم امپراتوری عثمانی منعقد شد. این توافق نامه به تقسیم سوریه، عراق، لبنان و فلسطین میان فرانسه و بریتانیا منجر گردید. این مناطق قبل از آن تحت کنترل ترک های عثمانی بودند.

این توافق نامه نامش را از سر مارک سایکس بریتانیایی و فرانسوا ژرژ پیکو از فرانسه گرفته است. مذاکرات اولیه آن، بین ۲۳ نوامبر ۱۹۱۵ تا ۳ ژانویه ۱۹۱۶ یعنی پیش از شکست امپراتوری عثمانی انجام پذیرفت و پیش شرط این توافق، شکست امپراتوری عثمانی در جنگ بود.

بر اساس این توافق قرار بود استان های خارج از شبه جزیره عربستان به مناطق تحت کنترل و نفوذ انگلیس و فرانسه تقسیم شود. بر این اساس قرار بود کنترل مناطق جنوب فلسطین اشغالی امروزی، فلسطین، اردن، جنوب عراق به اضافه منطقه کوچکی شامل بندر حیف و عکا برای ایجاد دسترسی به دریای مدیترانه به انگلیس واگذار شود و فرانسه کنترل جنوب شرقی ترکیه امروزی و بخش های شمالی عراق و سوریه و لبنان را به دست بگیرد. تفاهم نامه از طرفی بر اساس سازنوف - پائولوگ قرار بود مناطق

ارمنی‌نشین در شرق ترکیه امروزی و استانبول و تنگه بسفور نیز به امپراتوری روسیه واگذار گردد. در این بین بر اساس توافق‌نامه سنت ژان دو مورین نیز قرار بود آناتولی جنوبی تحت کنترل ایتالیا باشد. منطقه محدودی در فلسطین نیز قرار بود به صورت مشترک و تحت کنترل بین‌المللی باقی بماند.



نقشه امضا شده توسط سایکس و پیکوت، پیوست نامه پل کامبون به سر ادوارد
گری در تاریخ ۹ مه ۱۹۱۶

ابتدا این تفاهم‌نامه در سال ۱۹۱۸م پس از شکست امپراتوری عثمانی، به عنوان چهارچوب اصلی توافق بین کشورهای اروپایی برای مدیریت و تقسیم اراضی اشغالی در خاورمیانه ملاک عمل قرار گرفت؛ ولی پس از پایان جنگ، فرانسوی‌ها، فلسطین و موصل را به انگلیسی‌ها واگذار کردند. در سال ۱۹۲۰م در کنفرانس سن‌ریمو احکام قیمومیت سرزمین‌های اشغالی بر اساس همین تفاهم‌نامه امضا شد. قیمومیت انگلستان بر فلسطین تا سال ۱۹۴۸م ادامه داشت و این موضوع برای سایر کشورهای جدیدالتأسیس سوریه، عراق، لبنان تا سال ۱۹۴۶م (پس از جنگ جهانی دوم) ادامه داشت. در مورد مناطق باقی‌مانده از آناتولی که در پیمان ۱۹۲۰ مشخص شده بود تا جنگ‌های استقلال ترکیه یعنی بین بازه زمانی ۱۹۱۹ لغایت ۱۹۲۳ این روند طول کشید و کشور جدید ترکیه تعیین حدود شد. بسیاری این تفاهم‌نامه را نقطه عطفی در روابط جهان غرب با عرب‌ها، ترک‌ها و کردها می‌دانند. بر اساس این تفاهم قرار بود عرب‌ها یک سرزمین ملی بزرگ با محوریت سوریه کنونی داشته باشند و در مقابل امپراتوری عثمانی از حمایت انگلستان برخوردار باشند. مشابه همین توافق در مورد کردها نیز مطرح شده بود ولی درنهایت با مشکلاتی که برای انجام این تعهدات رخ داد عملاً این توافق باعث و ریشه بی‌اعتمادی عرب‌ها و کردها نسبت به انگلستان شد و به نقل از روزنامه گاردین در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۷ «انگلیسی‌ها خجالت‌زده شدند، عرب‌ها ناامید و ترک‌ها

خوشحال». ریشه بسیاری از درگیری‌های امروز در منطقه از همین پیمان نشأت گرفته‌است.

در توافق‌نامه ۱۸ مارس ۱۹۱۵ در استانبول؛ پس از شروع نبرد گالیپولی، وزیر امور خارجه امپراتوری روسیه، سرگئی سازنوف به سفیران دولت‌های فرانسه و انگلستان نامه‌ای نوشت و ادعا مالکیت بر استانبول و تنگه داردانل را مطرح کرد. پس از یک سلسله مکاتبات و تماس‌های دیپلماتیک، انگلستان و فرانسه با این ادعا موافقت کردند؛ با این پیش شرط که انگلستان حوزه نفوذ خود را در ایران افزایش دهد و سوریه کنونی، فلسطین و کیلیکیه تحت قیمومیت فرانسه قرار گیرد. همچنین همه طرفین توافق کردند در مورد اماکن مقدس بعداً تصمیم گرفته شود. این توافق به دلیل وقوع انقلاب اکتبر در روسیه هرگز عملی نشد و در عمل توافق‌نامه سایکس - پیکو به مرحله اجرا درآمد.

در معاهده لندن با ایتالیا نیز که در ۲۶ آوریل ۱۹۱۵ منعقد شد؛ توافق شد که اگر فرانسه، انگلستان و روسیه امپراتوری عثمانی را شکست دهند به پاس همراهی ایتالیا در جنگ، استان آناتلیا به قیمومیت ایتالیا درآید.

هم‌زمان با مذاکرات سایکس و پیکو؛ گفتگوهای موازی با حسین بن علی، شریف مکه و سرهنگ سر هنری مک‌هاهن، کمیسر ارشد انگلستان در مصر در جریان بود. این ارتباطات به شکل ۱۰ نامه از ژوئیه ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۶ انجام شد. در این موافقت‌نامه انگلستان تعهد کرده بود در قبال ساماندهی شورش عرب‌ها در امپراتوری عثمانی، استقلال عرب‌ها را پس

از پایان جنگ به رسمیت بشناسد. محدوده این سرزمین عربی از شمال به عرض ۳۷ درجه شمالی محدود بود که از مرسین و آدانا شروع می‌شد و به ترتیب بیره‌جک، شانلی‌اورفه، ماردین، میدیات، جزیره ابن عمر، عمادیه و در ادامه تا مرز ایران و در جنوب تا بندر بصره خلیج فارس می‌رسید و تمام سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس و دریای عمان، به جز عدن، را دربر می‌گرفت. این مرز در سمت غربی از دریای سرخ تا دریای مدیترانه، به جز مناطقی در غرب سوریه متشکل از دمشق، حمص، حما و حلب را شامل می‌شد.

مک‌ماهون در تاریخ ۱۴ دسامبر، پیرونامه‌ی ۱ ژانویه ۱۹۱۵ حسین‌بن‌علی، نامه‌ای با این مضمون برای وزارت امور خارجه انگلستان ارسال می‌کند:

«توجه شود که در حال حاضر ارتباط بین دولت فرانسه و عرب‌ها مقبول بوده و عدم توجه به ارتباطات مبهم در آینده معقول نخواهد بود. من پیش‌تر نیز توجه دولت علیاحضرت را به این موضوع جلب کرده‌ام که انزجار عمیق بین عرب‌ها و فرانسه می‌تواند منبع مشکلات بسیاری در آینده برای ما باشد. اگر شرایط فعلی را به اطلاع آنها نرسانیم، متهم به تحریک یا تشویق مخالفت با فرانسوی‌ها خواهیم شد. چیزی که همین الان هم عرب‌ها درخصوص آن تهدید می‌کنند و مطمئناً در آینده آن را انجام خواهند داد».

بر اساس این پیام گری دستور داد که فرانسوی ها از تعهدات انجام شده با عرب ها مطلع شوند ولی کامبون این موضوع را جدی نگرفت.

در ۲۱ اکتبر سال ۱۹۲۱م، گری با کامبون ملاقات کرد و به فرانسوی ها پیشنهاد داد که در مورد آینده خاورمیانه تصمیم مشترکی اخذ نمایند و گفت که انگلستان مایل است که کشور مستقل عربی با مرکزیت سوریه کنونی ایجاد شود. در این مرحله گری با مخالفت هایی از سمت فرانسوی ها و حسین بن علی روبرو شد. ماحصل آن که درخصوص منطقه شمال غربی سوریه هیچ فرمول دقیق مشخص نشد و تعیین دقیق حدود به درخواست آینده موکول شد، به شکلی که مک ماهون گفت «اگر به اطلاعات دقیق تر از این نیاز است می توانید آن را شما بدهید».

اولین جلسه رسمی بین دو کشور به سرپرستی سر آرتور نیکولسون با فرانسوا ژرژ پیکو در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۵ برگزار شد. پیکو به نیکولسون گفت که فرانسه مدعی قیمومیت از کوه توروس در کنار دریا کیلیکیه است تا کوه های شرق توروس از آن جا تا دیاربکر، موصل و کربلا است. از سمت دیروروز نیز در امتداد فرات تا مرز مصر را انتظار دارد. درخصوص موصل و بغداد نیز به شکل ائتلافی عمل شود.

در جلسه دوم - مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۱۵ پیکو با اضافه شدن شهرهای حلب، حما، حمص، دمشق به قلمرو عرب ها موافقت کرد که جزو سرزمین عربی باشند و توسط عرب ها کنترل شوند. با وجود عقب نشینی

فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها خواهان آن شدند که لبنان نیز به این مجموعه اضافه شود که جلسه به بن بست کشیده شد.

در سه‌شنبه ۲۸ دسامبر مارک سایکس به کیلتون خبر داد مذاکرات با پیکو را شروع کرده‌است. در طی دوره شش روزه تقریباً هر روز سایکس و پیکو به صورت خصوصی با هم جلسه داشتند. از این مذاکرات هیچ سندی به جا نمانده‌است.

در دوشنبه ۳ ژانویه ۱۹۱۶ آنها به توافق می‌رسند و یک تفاهم‌نامه مشترک که بعداً به نامه تفاهم سایکس - پیکو معروف می‌شود را منتشر می‌کنند. آنها توافق کردند که دو منطقه اصلی مورد اختلاف یعنی ولایت موصل را با رودخانه زاب کوچک به دو قسمت تقسیم کنند و بخش شمالی یعنی موصل و اربیل، به فرانسوی‌ها و بخش جنوبی یعنی کرکوک و سلیمانیه، به انگلیس‌ها داده می‌شود. در مورد منطقه دوم یعنی فلسطین قرار بر این می‌شود به صورت ائتلافی اداره گردد. درخصوص مگه قرار شد با هماهنگی روسیه و سایر متحدین تصمیم‌گیری شود.

این تفاهم‌نامه برای طی مراحل اداری به وزارت امور خارجه کشورهای تفاهم‌کننده ارسال شد. در تاریخ ۱۶ ژانویه سایکس به وزارت خارجه گفت که طبق گفته پیکو، او فکر می‌کند می‌تواند موافقت پاریس را بگیرد. در تاریخ ۲۱ ژانویه یک جلسه داخلی توسط نیکلسون برگزار شد و پس از این جلسه پیش‌نویس نهایی توافق در ۲ فوریه به کابینه انگلستان

تقدیم شد. کمیسیون جنگ آن را در تاریخ سوم و چهارم بررسی نمود و چمبرلین، لرد کیچینر و سایرین تصمیم گرفتند که:

«آقای پیکو باید به اطلاع دولت خود برساند شرط همکاری و انجام این توافق آن است که فرانسه همکاری عرب‌ها را تضمین نماید و با تعهد مربوط به شهرهای حمص، حما، دمشق و حلب مخالفتی ندارد ولی از آنجا که حدود به سمت شرق گسترش یافته است و بر منافع روسیه تأثیر می‌گذارد، بسیار ضروری است که قبل از هر چیزی، رضایت روسیه بدست آید.

پیکو موارد را اطلاع داد و کامبون پنج روز بعد به نیکولسون خبر داد که دولت فرانسه با پیشنهادهای مربوط به مسئله عرب‌ها موافقت نموده است. سپس در فوریه و مارس، سایکس و پیکو به عنوان نمایندگان انگلستان و فرانسه برای مذاکره با سازنوف روس وارد عمل شدند.

سرانجام، روسیه نیز در ۲۶ آوریل ۱۹۱۶ با شرایط نهایی پل کامبون سفیر فرانسه در لندن و ادوارد گری وزیر امور خارجه موافقت کرد و توافق‌نامه با یازده نامه به تصویب رسید.

در ۱۹ آوریل در سنت ژان دو موریان توافق اولیه بین نخست‌وزیران بریتانیا و فرانسه (دیوید لوید و جورج الکساندر ریپوت) و نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه ایتالیا (پائولو بوسلی و سیدنی سونینو) برای حل و فصل مواضع ایتالیا در امپراتوری عثمانی منعقد شد که به شکل خاص در بند ۹ پیمان لندن آورده شده است. متحدین لازم بود که به روشی کاهش

نیروهای روسیه تزاری در منطقه قفقاز را حتی با وجود امکان استفاده از نیروهای جمهوری دمکراتیک ارمنستان به شکلی پوشش دهند. ایتالیا نیز می‌دانست منطقه‌ای که بر اساس این توافق به آنها واگذار شده است، منطقه‌ای است که امپراتوری عثمانی به سادگی آن‌جا را واگذار نخواهد کرد ولی نخست‌وزیر انگلیس فرمول مبهمی را پیشنهاد داد که در صورتی که پس از خاتمه جنگ مناطق مورد نظر به شکل واقعی به کنترل ایتالیا درنیاید، به شکلی تقسیم اراضی را تعدیل خواهد کرد.

این توافق‌نامه توسط دیپلمات‌های کشورهای طی ماه‌های بعد، تکمیل و تدقیق شد و در بین ۱۸ تا ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۷ به امضاء متحدین رسید. روسیه در این توافق‌نامه به دلیل درگیری‌ها داخلی نماینده‌ای نداشت و بعدها انگلستان از همین دلیل به عنوان عدم رضایت روس‌ها از این توافق در کنفرانس ۱۹۱۹ پاریس استفاده کرد و آن را فاقد اعتبار لازم دانست که باعث نارضایتی شدید ایتالیایی‌ها شد.

بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه، آنها از توافق‌نامه خارج شدند و نسخه‌ای از توافق‌نامه سایکس - پیکو به همراه تمام ضمائش را منتشر، و کلیه مستندات را در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ در روزنامه ایزوستیا و پراودا چاپ کردند. پس از آن، روزنامه گاردین در ۲۶ نوامبر آن را چاپ کرد.

در نوامبر ۱۹۱۸ بریتانیا و فرانسه طی بیانیه‌ای حمایت خود را از ایجاد دولت‌ها و ادارات ملی در سوریه و بین‌النهرین، اعلام؛ و عملاً توافق‌نامه سایکس - پیکو را لغو کردند.

با هماهنگی‌های انجام شده بین فیصل و فرانسه در نهایت در ۸ مارس ۱۹۲۰ کشور مستقل سوریه شامل سوریه، فلسطین و شمال بین‌النهرین اعلام موجودیت کرد. در آوریل همان سال در کنفرانس سن ریمو، عراق کنونی و فلسطین از کشور جدیدالتاسیس جدا و به قیمومیت انگلستان درآمدند.

پس از صد سال از توافق سایکس - پیکو رسانه‌ها و محافل دانشگاهی توجه خاصی به این معاهده نمودند و تأثیرات بلندمدت آن را ارزیابی کردند. از این توافق‌نامه غالباً به عنوان عاملی برای ایجاد مرزهای مصنوعی در خاورمیانه یاد می‌شود که به ویژگی‌های قومی و فرقه‌ای هیچ توجه‌ای نداشته و باعث درگیری‌های بی‌پایان در منطقه شده‌است.

یکی از ادعاهای دولت اسلامی عراق و شام (داعش) این بود که آنچه را که این توافق‌نامه باعث گردیده‌است، خنثی کند. ویدئویی از یک جهادی داعش وجود دارد که هشدار داده با پایان دادن به توافق‌نامه سایکس - پیکو این اولین مرزی نیست که ما از بین خواهیم برد و مرزهای دیگر را نیز حذف خواهیم کرد. رهبر داعش، ابوبکر البغدادی در سخنرانی ژوئیه ۲۰۱۴ در مسجد بزرگ النوری در موصل قسم یاد کرد که این پیشرفت مبارک متوقف نخواهد شد؛ تا زمانی که ما آخرین میخ را به تابوت توطئه سایکس - پیکو ضربه بزنیم.

قرارداد سایکس - پیکو که به موافقت امپراتوری روسیه هم رسیده بود شامل مواد زیر بود:

۱- سرزمین های عربی امپراتوری عثمانی به دو منطقه نفوذ سیاسی و اداری الف و ب تقسیم شود.

۲- منطقه الف شامل بخش اعظم لبنان، سوریه، آدانا، کیلیکیه و دیاربکر در ترکیه و شمال عراق از جمله موصل تحت نفوذ فرانسه باشد.

۳- منطقه ب شامل بخش جنوبی سوریه، اردن، و مناطق مرکزی و جنوبی میانرودان شامل بغداد و بصره تا خلیج فارس و بنادر حیف و عکا با حفظ دسترسی به مدیترانه تحت نفوذ بریتانیا باشد.

۴- بیت المقدس تحت نظارت بین المللی از جمله روسیه قرار گیرد.

۵- استانبول، تنگه های بسفور و داردانل و همچنین شش ولایت ارمنی و کردنشین عراق به روسیه برسد.

ترسیم مرزهای کشورهای عرب شمال آفریقا در شرح وظایف سایکس و پیکو نبود، اما آن منطقه هم به دو حوزه نفوذ مجزا تقسیم شده بود. مصر تحت نفوذ بریتانیا؛ و فرانسه بر مغرب (متشکل از تونس، الجزایر و مراکش) مسلط بود. ماده چهارم و پنجم قرارداد با فروپاشی روسیه تزاری عملاً منحل شد.

بعد از این که وعده استقلال پس از جنگ جهانی اول محقق نشد، و قدرت های استعماری در دهه های ۱۹۲۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به اعمال نفوذ شدید بر جهان عرب ادامه دادند، محور سیاست در جهان عرب (شمال آفریقا و شرق دریای مدیترانه) تدریجاً از ایجاد نظام های حکومتی

مشروطه لیبرال (نظیر آنچه مصر، سوریه و عراق در دهه های نخست قرن بیستم تجربه کردند) به سوی ملی گرایی تغییر جهت داد. هدف این نوع ملی گرایی بیرون راندن استعمارگران و نظام های حاکم متکی به آنان بود. این یکی از عوامل اصلی رشد حکومت های نظامی است که از دهه ۱۹۵۰ تا قیام های عربی (بیداری اسلامی) سال ۲۰۱۱ بر بسیاری از کشورهای عربی حاکم بودند. خطوط مستقیمی که سایکس و پیکو ترسیم کردند در نیمه اول قرن بیستم برای بریتانیا و فرانسه بسیار مفید بودند، اما تأثیرشان در مردم منطقه کاملاً متفاوت بود.

مناطق مرکزی و نفت خیز ایران نیز در آن قرارداد استعماری موازنه شده بود و روسیه تزاری پذیرفت که انگلستان فراتر از محدوده قرارداد ۱۹۰۷، کنترل مناطق مرکزی ایران و حوزه های نفت خیز خوزستان و بین النهرین را هم در دست بگیرد، اما هدف اصلی تجزیه امپراتوری عثمانی بود و قرار و مدار سرّی سایکس - پیکو را باید از همین زاویه نگریست.

در آغاز، انگلستان با همکاری روسیه و فرانسه جنگ دریائی بزرگی را علیه نیروهای عثمانی ترتیب داد اما با مقاومت آنان روبرو شد و به نتیجه دلخواه نرسیدند. البته کمی جلوتر، ایتالیایی ها، توانستند طرابلس (لیبی فعلی) را از عثمانی ها بگیرند.

با شکست تزارها در روسیه، لنین و تروتسکی از آن سازش پنهانی پرده برداشتند و متن کامل موافقت نامه سایکس - پیکو در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ در روزنامه های ایزوستیا و پراودا منتشر شد. سه روز بعد هم روزنامه منچستر گاردین بازتکثیر نمود.

بیانیه بالفور

بیانیه بالفور اعلامیه‌ای تاریخی است که دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۷ میلادی و در خلال جنگ جهانی اول، برای اعلام حمایت دولت بریتانیا در اعطای مجوز ایجاد «خانه ملی برای مردم یهود» در فلسطین صادر شد. فلسطین در آن زمان جزو قلمرو و تحت کنترل امپراتوری عثمانی بود و اقلیت کوچکی از یهودیان در آن زندگی می‌کردند. این بیانیه را در قالب نامه، مورخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ توسط آرتور جیمز بالفور (وزیر خارجه‌ی بریتانیا) خطاب به لرد روتشیلد (یکی از رهبران جامعه یهودیان بریتانیا) و برای ارسال به فدراسیون صهیونیسم در بریتانیای کبیر و ایرلند ارسال شد. متن این بیانیه در ۹ نوامبر (۱۹۱۷) در مطبوعات منتشر شد.

بلافاصله پس از اعلام جنگ بریتانیا علیه امپراتوری عثمانی در نوامبر (۱۹۱۴)، کابینه جنگ بریتانیا شروع به بررسی آینده فلسطین کرد. طی دو ماه، یکی از اعضای صهیونیست کابینه به نام هربرت ساموئل، طرحی را به کابینه تسلیم کرد که در آن پیشنهاد شده بود، برای جلب حمایت یهودیان جهان از دولت بریتانیا در جنگ جهانی اول، این دولت از اهداف صهیونیستی پشتیبانی کند. در آوریل ۱۹۱۵، هربرت هنری اسکویت (نخست وزیر بریتانیا) کمیته‌ای را برای تعیین سیاست بریتانیا در قبال

امپراتوری عثمانی از جمله در خصوص فلسطین تشکیل داد. اسکویت طرفدار حفظ و اصلاح امپراتوری عثمانی پس از پایان جنگ بود اما او در دسامبر ۱۹۱۶ استعفا داد. جانشین او، دیوید لویس جرج، طرفدار تجزیه امپراتوری عثمانی بود. اولین مذاکرات بین بریتانیا و صهیونیست‌ها در کنفرانسی به تاریخ (۷ فوریه ۱۹۱۷) انجام شد که سر مارک سایکس و رهبران صهیونیست در آن شرکت داشتند. پیرو مباحث این کنفرانس و مذاکرات بعد از آن، بالفور در ۱۹ ژوئن از روتشیلد و حییم وایزمن درخواست کرد که پیش‌نویس بیانیه عمومی را تهیه و ارائه کنند. کابینه بریتانیا در سپتامبر و اکتبر آن سال چندین پیش‌نویس را مورد بحث و بررسی قرار داد که در این روند از یهودیان صهیونیست و ضدصهیونیست نیز نظرخواهی می‌شد، اما مردم بومی ساکن فلسطین هیچ نماینده‌ای در این مذاکرات نداشتند.

در اواخر سال ۱۹۱۷، در روزهای منتهی به صدور بیانیه بالفور، جنگ جهانی به بن‌بست رسیده بود، زیرا دو متحد بریتانیا به‌طور کامل درگیر جنگ نشده بودند: ایالات متحده آمریکا هنوز به‌طور رسمی وارد جنگ نشده و روسیه هم درگیر انقلاب بلشویک‌ها بود. بن‌بست در جنوب فلسطین، با نبرد بیرشبا در (۳۱ اکتبر ۱۹۱۷) شکسته و اجازه صدور بیانیه نهایی بالفور در ۳۱ اکتبر داده شد. قبل از صدور این بیانیه، بحث‌هایی مبنی بر این که صدور این بیانیه در کابینه بریتانیا مطرح شده بود، منافع

پروپاگاندايي چشم‌گیری در میان جامعه یهودیان جهان به نفع جبهه متفقین خواهد داشت.

کلمات آغازین این بیانیه، نخستین اعلام حمایت عمومی از صهیونیسم، از سوی یک قدرت بزرگ جهانی بود. عبارت «خانه‌ی ملی» در حقوق بین‌الملل سابقه و پیشینه‌ای نداشت و عمداً به این شکل مبهم نوشته شد تا دقیقاً روشن نباشد که منظور تشکیل یک دولت یهودی است یا خیر. در این بیانیه، مرزهای موردنظر برای فلسطین مشخص نشده بود و دولت بریتانیا بعداً تأیید کرد که عبارت «در فلسطین» به این معنا بوده که قرار نیست خانه‌ی ملی یهودیان سراسر فلسطین را پوشش دهد. بخش دوم بیانیه‌ی بالفور، برای راضی کردن مخالفان این سیاست اضافه شد. این مخالفان مدعی بودند که در غیر این صورت، موضع مردم بومی فلسطین مخدوش و تضعیف خواهد شد و یهودستیزی در سراسر جهان تحریک و تشویق می‌شود و یهودیان را بیگانگانی خواهند دید که برای گرفتن زمین‌های آن‌ها آمده‌اند. این اعلامیه به حفاظت از حقوق مدنی و مذهبی اعراب فلسطین که اکثریت بالای جمعیت بومی منطقه را تشکیل می‌دادند و نیز به حقوق و جایگاه سیاسی جوامع یهودی در سایر کشورهای خارج از فلسطین اشاره داشت. دولت بریتانیا در سال ۱۹۳۹م اذعان کرد که دیدگاه‌های مردم بومی فلسطین باید در زمان صدور این بیانیه لحاظ می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت و در سال ۲۰۱۷م نیز این نکته را به

رسمیت شناخت که بیانیه بالفور باید بر حفاظت از حقوق سیاسی اعراب فلسطین نیز تأکید می کرد.



Foreign Office,
September 22nd, 1917.

DEAR LORD ROSSMORE,

I have much pleasure in conveying to you, on behalf of His Majesty's Government, the following declaration of sympathy with Jewish Zionist aspirations which has been submitted to, and approved by, the Cabinet.

"His Majesty's Government view with favour the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people, and will use their best endeavours to facilitate the achievement of this object, it being clearly understood that nothing shall be done which may prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine, or the rights and political status enjoyed by Jews in any other country."

I should be grateful if you would bring this declaration to the knowledge of the Zionist Federation.

Arthur James Balfour

اصل نامه آرتور جیمز بالفور به بارون والتر روتشیلد که بعدها به «بیانیه بالفور» مشهور شد.

بیانیه بالفور پیامدهای درازمدت بسیاری داشته است. صدور این بیانیه باعث افزایش چشمگیر حمایت از صهیونیسم در میان یهودیان سراسر جهان شد. این بیانیه، یکی از عناصر مرکزی در سند مؤسس قیومت بریتانیا بر فلسطین بود که سرزمین تحت این قیومیت بعدها تبدیل به فلسطین و سرزمین های اشغالی شد. در نتیجه، بیانیه بالفور یکی از علل اساسی منازعه فلسطین - اسرائیل محسوب می شود که اغلب به عنوان

دشوارترین و حل‌نشده‌ترین منازعه‌ی جهان از آن یاد می‌کنند. چندین بُعد از این بیانیه همچنان محل اختلاف و مناقشه می‌باشد. از جمله این که آیا بیانیه‌ی بالفور ناقض قول‌ها و وعده‌های قبلی‌ای که بریتانیا در جریان مکاتبات مک‌ماهون به شریف حسین (شریف مکه و امیر حجاز) داد، بوده است یا خیر. متن بیانیه‌ی بالفور به شرح زیر است:

«لرد روتشیلد گرامی،

بسیار خوشوقتم که از جانب دولت اعلیحضرت، اعلام همدلی ذیل با آرمان‌های یهودیان صهیونیست را که به کابینه تقدیم و با آن موافقت شده، ابلاغ نمایم.

دولت اعلیحضرت نسبت به ایجاد یک خانه‌ی ملی برای یهودیان در فلسطین نظر مساعد دارد و تمام تلاش خود را برای تسهیل دستیابی به این هدف به کار خواهد بست؛ البته باید به روشنی دانست که هرگز نباید کاری انجام شود که ممکن است به حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیریهودی موجود در فلسطین یا حقوق و وضعیت سیاسی یهودیان در هر کشور دیگر، خدشه‌ای وارد سازد.

سپاسگزار خواهم شد اگر این بیانیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیسم برسانید».

نخستین حمایت‌های سیاسی بریتانیا از افزایش حضور یهودیان در منطقه‌ی فلسطین، مبتنی بر محاسبات ژئوپلیتیک بود. این حمایت در اوایل دهه‌ی ۱۸۴۰م به رهبری لرد پالمرستون و در پی اشغال سوریه و فلسطین توسط

فرماندار عثمانی جدایی طلب به نام محمدعلی پاشا آغاز شد. در این دوران، نفوذ فرانسه در فلسطین و خاورمیانه افزایش یافته و نقش فرانسه به عنوان پشتیبان جوامع کاتولیک شروع به رشد کرده بود. روسیه هم به عنوان پشتیبان جوامع ارتدکس شرقی در همین مناطق دارای نفوذ زیادی شده بود. در این میان بریتانیا حوزه ی نفوذ مهمی در این منطقه نداشت و لذا نیاز می دید که منطقه ای تحت حفاظت و نفوذ خود را یافته یا ایجاد کند. این ملاحظات سیاسی مورد حمایت و همدلی مسیحیان انجیلی بود که در اواسط قرن نوزدهم در میان نخبگان سیاسی بریتانیا راه پیدا کرده بودند و به «بازگرداندن یهودیان» به فلسطین اعتقاد داشتند، ازجمله لرد شفتسبری وزارت امور خارجه بریتانیا یهودیان را فعالانه تشویق به مهاجرت به فلسطین می کرد که برجسته ترین نمونه ی آن نامه ی چارلز هنری چرچیل به موسی موتیفیوری (رهبران جامعه ی یهودیان بریتانیا) قابل مشاهده است اما این تلاش ها، زود هنگام و شتاب زده بود و به موفقیت نرسید. در آستانه ی ظهور صهیونیسم، تنها ۲۴.۰۰۰ یهودی در فلسطین زندگی می کردند.

با آغاز جنگ جهانی اول و تغییر وضعیت ژئوپلیتیک منطقه، دوران جدیدی از ارزیابی استراتژیک و چانه زنی سیاسی بر سر خاورمیانه و خاور دور آغاز شد.

صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم میلادی در واکنش به جنبش های ملی گرایانه یهودستیزانه در اروپا شکل گرفت. ملی گرایی رمانتیک در

اروپای مرکزی و اروپای شرقی، باعث شکل‌گیری هاسکالا (یا رنسانس یهودی) شده بود که به نوبه‌ی خود شکافی در جامعه‌ی یهودیان می‌انداخت؛ بین یهودیانی که یهودیت را مذهب خود می‌دیدند و یهودیانی که یهودیت را قومیت یا ملیت خود می‌دیدند. طی سال‌های ۱۸۸۱م تا ۱۸۸۴م، وقوع پوگروم‌های ضدیهودی در امپراتوری روسیه، گرایش به هویت دوم (یهودیت به عنوان قومیت یا ملیت) را افزایش داد و منجر به شکل‌گیری سازمان‌های پیشگام دوستداران صهیون شد.

در سال ۱۸۹۶، تئودور هرتسل، روزنامه‌نگار یهودی ساکن اتریش - مجارستان، متن بنیادین صهیونیسم سیاسی یعنی دولت یهودی (Der Judenstaat) را منتشر کرد که در آن می‌گفت تنها راه‌حل «مسئله یهود» در اروپا، از جمله یهودستیزی روزافزون، ایجاد و تأسیس یک دولت برای یهودیان است. یک سال بعد، هرتسل سازمان جهانی صهیونیسم را پایه‌گذاری کرد که در اولین اجلاس آن فراخوانی برای ایجاد «خانه‌ای برای مردمان یهودی در فلسطین که به موجب حقوق عمومی تضمین شده‌باشد» مطرح شد. اقدامات پیشنهادی برای دستیابی به این هدف عبارت بود از ترویج اسکان یهودیان در آن منطقه، سازماندهی یهودیان دیاسپورا، تقویت احساس و وجدان یهودی و برداشتن گام‌های مقدماتی برای دریافت وام‌های دولتی مورد نیاز. هرتسل در سال ۱۹۰۴، چهل و چهار سال قبل از تأسیس دولت اسرائیل، از دنیا رفت.

یکی از رهبران صهیونیست به نام حییم وایزمن که بعدها رئیس سازمان جهانی صهیونیسم و اولین رئیس جمهور اسرائیل شد، در سال ۱۹۰۴ از سوئیس به انگلیس نقل مکان و با آرتور بالفور دیدار کرد. بالفور تازه از نخست وزیری استعفا داده و کارزار انتخاباتی ۱۹۰۵-۱۹۰۶ خود را آغاز کرده بود. دیدار وایزمن و بالفور توسط چارلز دریفوس (نماینده ی یهودیان حوزه ی انتخابی هی بالفور) ترتیب داده شده بود. در اوایل آن سال، بالفور توانسته بود با سخترانی های پرشور درخصوص نیاز به محدود کردن موج مهاجرت یهودیانی که از امپراتوری روسیه می گریزند، قانون موسوم به قانون بیگانگان را از پارلمان بریتانیا بگذراند. بالفور در این جلسه از وایزمن پرسید که اعتراض او به «طرح اوگاندا» که در سال ۱۹۰۳م از سوی هر تسل حمایت شده بود و پیشنهاد می داد که بخشی از منطقه ی تحت الحمایه ی بریتانیا در شرق آفریقا به عنوان میهن به یهودیان داده شود، چیست. این طرح از سوی جوزف چمبرلین (وزیر مناطق استعماری در کابینه ی بالفور) به هر تسل پیشنهاد شده بود، اما به دنبال مرگ هر تسل و دو سال بحث و مجادله، نهایتاً به تصویب هفتمین اجلاس سازمان جهانی صهیونیسم در سال ۱۹۰۵ نرسید. وایزمن پاسخ داد: به باور من، نسبت انگلیسی ها به لندن مانند نسبت یهودیان به اورشلیم است. در ژانویه ی ۱۹۱۴، وایزمن برای اولین بار با بارون ادموند جیمز دو روتشیلد، یکی از اعضای شاخه ی فرانسوی خانواده ی روتشیلد و از هواداران برجسته ی جنبش صهیونیسم، دیدار و در ارتباط با طرح ساخت یک

دانشگاه عبری در اورشلیم با او مذاکره کرد. بارون روتشیلد عضو سازمان جهانی صهیونیسم نبود اما کولونی‌های کشاورزی یهودی «علیای اول» را پایه‌گذاری و در سال ۱۸۹۹ آن‌ها را به جمعیت استعماری یهود منتقل کرده بود. پیش از صدور بیانیه بالفور، از ۳۰۰.۰۰۰ یهودی بریتانیا فقط حدود ۸.۰۰۰ نفر در یکی از سازمان‌های صهیونیست عضویت داشتند. طبیعتاً این بیانیه و انتشار آن در جامعه فلسطین، منجر به افزایش سریع تنش‌ها، احساسات عدم اعتماد متقابل و خشونت‌ها شد. روزنامه‌های چاپ یافا نقش مهمی در چاپ مناظرات و گفت‌وگوهای سیاسی و افزایش آگاهی اجتماعی نسبت به این مسئله داشتند. از همان سال‌های اول قومیت بریتانیا، این بیانیه به عنوان تهدید جدی ضد آینده ملت فلسطین و استقلال سیاسی آن تلقی می‌شد. در نتیجه، از همان سال ۱۹۲۰، شهرهای فلسطین شاهد تظاهرات، درگیری‌ها، حملات متعدد ضد قومیت بریتانیا، ضد صهیونیسم و بعضاً ضد یهودیان و شهرک‌ها و روستاها و ابنیه آنها بود. در ۲۷ فوریه سال ۱۹۲۰، تظاهرات بزرگی در بیت المقدس (قدس) برگزار شد که در آن بیش از ۴۰.۰۰۰ شهروند شرکت داشتند. یک هیئت نمایندگی از طرف تظاهرکنندگان با کنسول قدس و فرماندار بریتانیا ملاقات کرد و اعتراضات خود را در مورد مهاجرت یهودی‌ها، بیانیه بلوفور و صهیونیسم ارائه داد.

در روز ۱ مارس ۱۹۲۰، دو گروه مسلح فلسطینی به شهرک‌های المتلا و تل در شمال فلسطین حمله کردند و هفت یهودی کشته شدند که از جمله آن‌ها کاپیتان یهودی «جوزف ترمبلدور» بود.

در ۸ مارس ۱۹۲۰ نیز، تظاهراتی در بیت‌المقدس برگزار شد، تظاهرکنندگان شعار نه به صهیونیسم، نه به مهاجرت یهودیان، نه به آبادی‌های یهودی‌نشین، آزادی - استقلال - وحدت عربی سر داده و برخی از معترضان تعدادی از یهودیان را مورد ضرب و شتم قرار دادند. درگیری میان اعراب و یهودیان موجب زخمی شدن ده یهودی شد و نیروهای بریتانیایی، تظاهرکنندگان را پراکنده کرده و تعدادی از اعراب را دستگیر کردند.

قیام ۱۹۲۰ جشنواره حضرت موسی در ۴ آوریل ۱۹۲۰، که در آن از اعراب ۴ نفر کشته، ۲۴ مجروح و از یهودیان نیز ۵ کشته و ۲۱۱ نفر، مجروح و ۷ نفر از سربازان انگلیسی نیز مورد اصابت واقع شدند؛ و اعراب مورد اتهام قرار گرفتند که به یهودی‌ها تعدی کردند و شهردار بیت‌المقدس موسی کاظم‌الحسینی، برکنار و امین‌الحسینی و کامل‌البدیری و عارف‌العارف محاکمه غیابی شده و به ۲۰ سال زندان محکوم شدند. تظاهرات شهروندان فلسطین و پلاکاردهایی چون «مرگ بر صهیونیسم» و «مرگ بر یهود» و شعارهایی مثل «فلسطین ارض ماست و یهود...» و «إذهب الیهود» (یهودیان را بکشید) افزایش یافت. این اتفاقات به عنوان پوگروم (حمله و

کشتار سازمان یافته انبوه جمعیت علیه اقلیت یهودی) توصیف شده، اتفاقی که مشابه آن در ۵ قرن حاکمیت عثمانی هیچ سابقه نداشت.

روزنامه فلسطین چاپ یافا به تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۲۵، نامه به زبان انگلیسی به بالفور در انتقاد از بیانیه



شورش ها و درگیری ها و همین طور درخواست های متعدد سران سیاسی فلسطین از دولت بریتانیا مبنی بر اعطای حقوق سیاسی ملت فلسطین و استقلال به کشور فلسطین تا سال ۱۹۴۸ ادامه داشت. در این سال در اتفاقاتی که فلسطینی ها از آن به نام «نکبت» یاد می کنند، بخش زیادی از جمعیت عرب، بیش از ۷۰۰ هزار نفر، پاک سازی قومی شده و بر حدود ۷۰٪ اراضی فلسطین، دولت صهیونیستی اسرائیل، اعلام موجودیت کرد. بیانیه بالفور دو پیامد غیرمستقیم داشت؛ یکی پیدایش یک حکومت یهودی و دیگری وضعیت مزمن درگیری بین عرب ها و یهودی ها در غرب آسیا. این بیانیه هم به خاطر ناکامی و نرسیدن به هدفی مشخص،

بریتانیا در اجرای مفاد آن در فلسطین و هم به خاطر رخدادهای گسترده‌تر آن در این منطقه عنوان «گناه نخستین» بریتانیا را گرفته‌است.

اسرائیل ربطی به دین یهود که قدمت ۳ هزار ساله دارد، نداشته و از ایدئولوژی صهیونیستی با قدمتی کمتر از چند دهه ریشه می‌گیرد. آنچه که آن را «اسرائیل» دولت یهود می‌خواند، یهودی نیست بلکه ماهیتی کاملاً صهیونیستی دارد. از سال ۱۹۱۷ و پس از صدور بیانیه بالفور، صهیونیست‌ها تلاش فراوانی کرده‌اند که وانمود کنند صهیونیسم همان یهودیت است اما واقعیت آن است که یهودیت یک دین است و صلح طلبی جزئی از ماهیت آن؛ درحالی که صهیونیسم یک «ایدئولوژی سیاسی» است که در منتهای درجه خود منجر به نژادپرستی و خودبرتربینی نسبت به انسان‌های دیگر می‌شود. آنچه صهیونیست‌ها از آن هراس دارند این نکته مهم است که یهودیان هر روز بیش از پیش به این واقعیت آگاهی پیدا می‌کنند و این امر در نهایت به یک بحران بزرگ مشروعیت در فلسطین اشغالی منجر خواهد شد. با سوگند یاد کردن اعراب فلسطینی یا حتی تمام جهانیان، ماهیت صهیونیستی اسرائیل به ماهیتی یهودی بدل نخواهد شد. صهیونیسم نوعی بدعت در دین یهود محسوب می‌شود که ریشه در قرن نوزدهم میلادی و تعالیم شخصی به نام «تئودور هرتزل» دارد. این در حالی است که دین یهود بیش از ۳ هزار سال قدمت دارد. با این حال صهیونیست‌ها طی دویست سال گذشته با تبلیغات رسانه‌ای گسترده تلاش کرده‌اند تا خود را یهودی جلوه دهند.

سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی

سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی
(۱۲۶۸ - ۷ شهریور ۱۳۴۸)
سیاستمدار ایرانی بود که از ۱۲۹۹
تا ۱۳۰۰ به عنوان بیست و نهمین
نخست وزیر ایران خدمت کرد.
او در زمان احمدشاه قاجار،
آخرین شاه دودمان قاجار، در
کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ همراه با
رضاخان شرکت داشت و به مقام
نخست وزیری رسید.



پس از کنار گذاشته شدن سید ضیاء از قدرت، به گفته خودش، سردار سپه به او پیشنهاد کرد که سفیر ایران در عثمانی شود اما نپذیرفت. سپس سردار سپه، ۲۵ هزار تومان پول به او داد و روانه اروپایش کردند. پس از دو سه سال، با فروش خانه‌اش در خیابان نادری (جمهوری اسلامی کنونی) و کمک مالی چند تن از ایرانیان ساکن اروپا، در ژنو به تجارت پرداخت و به مسیو روحانی معروف شد. ماشین آلاتی از فرانسه، آلمان،

سوئیس و ایتالیا می خرید و به ایران می فرستاد و در مقابل از ایران قالی صادر می کرد.

سید ضیاء در سال ۱۳۰۰ ش از طریق بغداد، عازم اروپا شد و به مدت ۱۶ سال در برلن و ژنو زندگی کرد و به قالی فروشی مشغول شد. در این دوران دولت انگلیس سید ضیاء را به جامعه عرب معرفی کرد و در ادامه، وی به دعوت حاج امین الحسینی، مفتی اعظم فلسطین برای شرکت در کنگره ای به منظور مقابله با افزایش مهاجرت یهودیان، به فلسطین رفت و در دبیرخانه انجمن مسلمین مشغول به کار شد و به مدت شش سال در فلسطین ساکن بود اما مشهور است در دوره حضورش در فلسطین از آن دسته از فلسطینیان که زمین های خود را نمی فروختند، به عنوان یک مسلمان می خرید و به صهیونیست ها می فروخت. همین اقدامات باعث شده بود انگلیسی ها او را فراموش نکنند. قابل توجه این که در وقایع شهریور ۱۳۲۰ انگلیسی ها به رضا شاه اجازه دادند که فقط می تواند با سه نفر برای نخست وزیری مذاکره کند و یکی از آن سه نفر سید ضیاء بود. رضا شاه نیز محمدعلی فروغی استاد اعظم لژ بیداری را انتخاب کرد. در این دوره انگلیس به سید ضیاء برای پیشبرد اهدافش در ایران احتیاج داشت و با او مذاکراتی را شروع کرده بود و صحبت هایی برای تشکیل سازمان های چریکی در نقاطی که تحت اشغال قوای متفقین نیست، شد تا با عوامل نازی در ایران مبارزه کند. آلن چالز ترات یکی از مأموران زبده اطلاعاتی انگلیس در ۲ مهر ۱۳۲۱ برای مذاکره با سید ضیاء از تهران به اورشلیم رفت و بعد از تحلیل و بررسی، بازگشتش را صلاح دانست و سر

ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس اعتقاد داشت بازگشت او به ایران نباید منتسب به انگلیس شود. حزب وطن رسماً از سید ضیاء برای بازگشت دعوت کرد. مظفر فیروز فرزند نصرت‌الله فرمانفرما با پوشش مسافرت به قاره و به دستور سفارت انگلیس به فلسطین رفت تا او را برای بازگشت متقاعد سازد و یا در مسیر بازگشت همراهش باشد. بالاخره سید ضیاء در مهر ۱۳۲۲ به ایران بازگشت.

در سال ۱۹۳۱ میلادی (۱۳۱۰ خورشیدی) سید امین حسینی مفتی اعظم فلسطین، کنگره اسلامی را برای جلوگیری از افزایش مهاجرت یهودیان به فلسطین به راه انداخت و بسیاری از رجال مسلمان از جمله سید ضیاء را به این کنگره دعوت کرد. سید ضیاء دبیر، رئیس کمیته اجرایی و نائب‌رئیس کنگره شد. پس از دو هفته به سوئیس بازگشت و در بهار ۱۳۱۱ دوباره به فلسطین رفت و در مدت اقامت خود، اقداماتی چون تأسیس کمیته های ملی کنگره و ایجاد شعب در برخی از کشورهای عربی را انجام داد و بار دیگر به اروپا بازگشت.

سید ضیاء در سال ۱۳۱۴ به فلسطین بازگشت و تجارت قالی را در آن جا ادامه داد. اراضی بایری نیز خرید و برای آباد کردن آن، توسط مکرم نورزاد، کنسول ایران در سوییس از رضا شاه خواست از درآمد چاپخانه روشنایی در تهران که هنوز به او تعلق داشت، پولی برای او بفرستد. رضا شاه دو هزار لیره برایش فرستاد. سال بعد به خواست او، رضا شاه دستور داد که دولت، دارایی سید ضیاء را در ایران بخرد و هشت - نه هزار لیره عاید سید ضیاء شد و با آن زمین خود را در فلسطین آباد کرد که سالیانه چند هزار لیره برایش درآمد داشت. او تا سال ۱۳۲۲ که به ایران بازگشت، ساکن فلسطین بود.

تورات و عهد عتیق

تورات یعنی تعلیم و بشارت، کتابی است آسمانی که بر پیامبر عظیم‌الشان حضرت موسی(ع) نازل شده است ولی صهیونیست، این کتاب را تحریف کرده و خرافات و افسانه‌های زیادی در آن جای دادند، به‌طوری که امروز نه به آن تورات، بلکه به احکام شفاهی در قالب یک کتاب مضحک و عجیب به نام تلمود استناد می‌کنند.

تلمود کتاب مقدس یهودیان، باورها و دستورالعمل‌های یهودیان را ذکر می‌کند. ذکر آن روشن‌گر ماهیت صهیونیست‌ها را روشن می‌سازد. تلمود از بسیاری جهات، مهمترین کتاب در فرهنگ یهودی و ستون فقرات خلاقیت و حیات ملی و احکام شفاهی آن است. تلمود از روی نام شش مجلد «میشنا» به اختصار «شَس» نیز خوانده شده و از ۶۳ مبحث تشکیل می‌شود. خاخام «یوخاس» در سال ۱۵۰۰ م، شرح‌ها و تفسیرهای خودسرانه و گوناگونی که خاخام‌های یهودی طی سال‌های متمادی بر تورات نوشتند و چند کتاب دیگر که در سال‌های ۲۳۰ و ۵۰۰ م. نوشته شده بود، را در کتابی به نام «تلمود» یعنی تعلیم دیانت و آداب یهود، جمع‌آوری کرد.



شاگردان در حال مطالعه تلمود، نقاشی توسط افرایم موزس لیلین

این کتاب نزد یهود بسیار مقدس و در ردیف «تورات» و «عهد عتیق» قرار دارد (بلکه از تورات هم بالاتر است چنانچه «گرافت» می گوید: بدانید که گفتار خاخام از گفتار پیامبر بالاتر است. برخی از مباحث آن را در ادامه می خوانید:

— روز دوازده ساعت است: در سه ساعت اول آن خداوند شریعت را مطالعه می کند. در سه ساعت دوم احکام صادر می کند. در سه ساعت سوم هم جهان را روزی می دهد. در سه ساعت آخر هم با حوت دریا که پادشاه ماهی ها است به بازی می پردازد.

— هنگامی که خداوند امر کرد «هیکل» را خراب کنند خطا کرده بود، به خطای خویش اعتراف کرده و به گریه درآمد و گفت: وای بر من که امر کردم خانه ام را خراب کنند و هیکل را بسوزانند و فرزندان مرا تاراج نمایند.

- خداوند، از این که یهود را به چنین حالی گذاشته، سخت پشیمان است و هر روز لطمه به صورت خود می‌زند و زار زار گریه می‌کند، گاهی از چشمانش دو قطره اشک به دریا می‌چکد و آن‌چنان صدا می‌کند که تمام اهل جهان صدای گریه او را می‌شنوند و آب‌های دریا به تلاطم و زمین به لرزه درمی‌آید.

- هرگز خداوند از کارهای ابلهانه، غضب و دروغ برکنار نیست.
- قسمتی از شیاطین، از فرزندان آدم هستند، آدم زنی داشت از شیاطین به نام «للیث» که مدت ۱۳۰ سال همسر آدم بود. شیاطین از نسل او متولد شدند! حوا در این مدت ۱۳۰ سال جز شیطان فرزندی نژائید، زیرا او هم همسر یکی از شیاطین شده بود.

- انسان می‌تواند شیطان را بکشد به شرط این که خمیر نان عید را نیکو به عمل آورد. (خمیر نان عید از خون غیریهودیان ساخته می‌شود).

- ارواح یهود، از ارواح دیگران افضل است، زیرا ارواح یهود جزء خداوند است! همچنان که فرزند جزء پدرش می‌باشد، روح‌های یهود نزد خدا عزیزتر است زیرا ارواح دیگران شیطانی و مانند ارواح حیوانات است.
- نطفه غیریهودی، مثل نطفه بقیه حیوانات است.

- بهشت مخصوص یهود است و هیچ کس به جز آنها داخل آن نمی‌شوند، ولی جهنم جایگاه مسیحیان و مسلمانان است و جز گریه و زاری چیزی عاید آنها نمی‌گردد، زیرا زمینش از گل و بسیار تاریک و بدبو است.

- پیامبری به نام مسیح نیامده است و تا حکم اشرار (غیریهود) منقرض نشود، ظهور نخواهد کرد و هر وقت که او بیاید زمین خمیر نان و لباسی پشمی می‌رویند، در این وقت است که سلطه و پادشاهی یهود بازگشته و تمام ملت‌ها مسیح را خدمت خواهند کرد! آن زمان هر یهودی دو هزار و هشتصد برده و غلام خواهد داشت.

- بر یهود لازم است که املاک دیگران را خریداری کند تا آنها صاحب ملک نباشند و همیشه سلطه اقتصادی برای یهود باشد و چنانچه غیر از یهودی بر یهود تسلط پیدا کند، یهود باید بر خود گریه کند و بگوید: وای بر ما، این چه ننگی است که ما زیر دست و جیره‌خوار دیگران شده‌ایم.

- پیش از آن که یهود نفوذ و سلطه کامل خود را به‌دست آورد، لازم است جنگ جهانی برپا و دو ثلث بشر نابود شود و در مدت هفت سال یهود اسلحه‌های جنگ را خواهد سوزانید و دندان‌های دشمنان بنی‌اسرائیل به مقدار بیست و دو ذرع که تقریباً هزار و سیصد و بیست برابر دندان‌های عادی می‌شود، از دهانشان بیرون خواهد آمد. هنگامی که مسیح حقیقی پا به عرصه وجود گذارد یهود آنقدر ثروت و مال خواهند داشت که کلید صندوق‌هایشان را بر کمتر از سیصد الاغ حمل نتوان کرد!

کشتن مسیحی از واجبات مذهبی ما است و پیمان بستن با او یهودی را ملزم به ادا نمی‌کند. رؤسای مذهب نصرانی و هر که دشمن یهود است را، باید در روز سه مرتبه لعن کرد.

- یسوع ناصری حضرت مسیح(ع) که ادعای پیامبری کرده و نصاری (مسیحیان) گولش را خوردند، با مادرش مریم که او را از مردی به نام «باندار» به زنا آورده بود، در آتش جهنم می سوزند. کلیساهای نصاری که در آن سگ های آدم نما به صدا درمی آیند به منزله زباله خانه است.

- اسراییلی در نزد خداوند بیش از ملائکه محبوب و معتبر است. اگر غیر یهودی، یک یهودی را بزند چنان است که به عزت الهیه جسارت کرده است و جزای چنین شخصی جز مرگ چیز دیگری نیست و باید او را کشت. - اگر یهود نبود، برکت از روی زمین برداشته می شد و آفتاب ظاهر نشده و باران نمی بارید.

- همچنان که انسان بر حیوانات فضیلت دارد، یهود نیز بر اقوام دیگر فضیلت دارد. نطفه ای که از غیر یهودی منعقد می شود، نطفه ی اسب است. اجانب (غیر یهودیان) مانند سگ هستند و برای آنها عیدی نیست، زیرا عید برای اجنبی و سگ خلق نشده است. سگ افضل از غیر یهودی است، زیرا در اعیاد باید به سگ نان و گوشت داد، ولی نان دادن به اجنبی حرام است. هیچ قرابت و خویشی بین اجانب نیست، مگر در نسل و خاندان الاغ قرابتی است؟ - خانه های غیر یهودی به منزله ی طویله است.

- اجانب دشمن خدا و مثل خنزیر قتل شان مباح است. اجانب برای خدمت کردن یهود، به صورت انسان خلق شده اند.

- یسوع مسیح کافر است زیرا از دین مرتد گشت و به عبادت بت پرداخته است لذا هر مسیحی که یهودی نشود بت پرست و دشمن خدا خواهد بود

و از عدالت خارج است و انسانی که بر غیریهود کوچک‌ترین ترحمی روا دارد، عادل نیست.

- غش و خدعه کردن با غیریهودی منع نشده است.

- سلام کردن بر کفار (غیریهودیان) اشکال ندارد، به شرط آن که سر او را مسخره کرده باشد.

- چون یهود با عزت الهیه مساوی هستند، بنابراین تمام دنیا و هر چه در اوست ملک آنها می‌باشد و حق دارند که بر آن تسلط کامل یابند، دزدی از یهودی حرام است و از غیریهودی جایز می‌باشد، چون اموال دیگران مانند رمل‌های دریا است و هر کس زودتر بر آن دست گذاشت، او مالک است.

- یهود مانند زن شوهردار است و همچنان که زن در منزل به استراحت می‌پردازد و شوهر، خرجی او را می‌دهد، بی‌آن که در کارهای خارج از منزل با او شرکت کند، یهود هم به استراحت پرداخته و دیگران باید آنها را روزی بدهند.

- هرگاه یهودی و اجنبی شکایت داشته باشند، باید حق را به جانب یهودی داد، اگرچه بر باطل باشد.

- برای شما جایز است که مأمورین گمرک را غش بنمایید و برای او قسم دروغ بخورید... از خاخام «صموئیل» یاد بگیرید، صموئیل از مردی اجنبی کاسه‌ای از طلا به قیمت چهار درهم خریداری کرد، درحالی که فروشنده نمی‌دانست که آن طلا است. با این حال یک درهمش را هم دزدید!

- ربودن اموال دیگران به وسیله‌ی ربا مانعی ندارد، زیرا خداوند شما را به ربا گرفتن از غیر یهودی امر می‌فرماید.

- به کسانی که یهودی نیستند قرض ندهید، مگر آن که نزول بگیرید، در غیر این صورت، قرض دادن به غیر یهودی جایز نیست و ما مأموریم که به آنها ضرر برسانیم.

- حیات و زندگانی دیگران ملک یهود است، چه رسد به اموال آنها! هرگاه غیر یهودی احتیاج به پول داشته باشد، آن قدر باید از او ربا و نزول گرفت که تمام دارایی خود را از دست بدهد.

- غیر یهودی هر چند صالح و نیکوکار باشد، او را باید کشت.

- حرام است غیر یهودی را نجات بدهید، حتی اگر در چاهی بیفتد، باید فوراً سنگی بر در آن گذاشت!

- اگر یکی از اجانب را بکشیم، مثل این است که در راه خدا قربانی کرده‌ایم.
- اگر یک نفر یهودی کمکی به غیر یهودی بکند، گناهی نابخشودنی مرتکب شده است و اگر غیر یهود در دریا در حال غرق شدن است، نباید نجاتش بدهی، زیرا آن هفت ملتی که در زمین «کنعان» بودند و بنا بود یهودیان آنها را به قتل برسانند، همه آنها نابود نشدند و ممکن است آن شخصی که در حال غرق شدن است، از آنها باشد.

- تا می‌توانید از غیر یهود بکشید و اگر دستتان به کشتن او رسید و او را نکشتید، مرتکب خلاف شده‌اید.

- هلاک کردن مسیحی ثواب دارد و اگر کسی نمی‌تواند او را بکشد، لاقلاً سبب هلاکتش را فراهم نماید.
- کسانی که مرتد شوند (یهودیانی که از آئین یهود سرباز زنند)، اجنبی و اعدامشان لازم است، مگر آن‌که برای خدعه‌ی به دیگران مرتد شده باشند.
- تعدی کردن به ناموس غیریهودی مانعی ندارد، زیرا کفار مثل حیوانات هستند و حیوانات را زناشویی نیست.
- یهودی حق دارد، زن‌های غیرمؤمنه (زنانی که یهود نباشند) را به غضب برآید و زنا و لواط با غیریهودی عقاب و کیفری ندارد.
- برای یهودی مانعی ندارد تسلیم امیال و شهوات خویش شود.
- قسم خوردن جایز است، خصوصاً در معاملات با غیریهود.
- اصول قسم خوردن برای قطع نزاع تشریع شده است، اما نه برای کفار، زیرا آنها انسان نیستند. جایز است انسان شهادت زور بدهد (با این که می‌داند حق با یهودی نیست، ولی شهادت دروغ بدهد)، چنانچه لازم است اگر می‌توانید بیست قسم دروغ بخورید، ولی برادر یهودی خویش را در معرض خطر قرار ندهید.
- بر یهود واجب است روزی سه مرتبه مسیحیان را لعن کنند و دعا کنند تا خداوند آنها را نابود سازد.
- بر ما لازم است که با نصاری، مانند حیوانات معامله کنیم.
- کلیساهای نصاری، خانه گمراهان است و خراب کردن آنها ضروری و واجب است.

- ملت برگزیده‌ی خداوند ماییم و لذا برای ما، حیوانات انسان‌نمایی خلق کرده است، زیرا خدا می‌دانست که ما احتیاج به دو قسم حیوان داریم، یکی حیوانات بی‌شعور و غیرناطقه مانند بهائم و دیگری حیوانات ناطقه و باشعور مانند مسیحیان و مسلمانان و بوداییان و برای آن‌که بتوانیم از همه‌ی آن‌ها به اصطلاح سواری بگیریم، خداوند ما را در جهان متفرق ساخته است و لهذا ما باید دختران زیبا و خوشگل خود را برای پادشاهان و وزرا و شخصیت‌های برجسته‌ی غیریهود، به تزویج درآوریم، تا به وسیله‌ی آن‌ها بر حکومت‌های جهان، تسلط داشته باشیم!

بهائیت و صهیونیست

بهائیت یک تشکیلات سیاسی مورد حمایت کشورهای صهیونیستی در شهر عکا (قبله بهائیان)، فلسطین اشغالی یا همان رژیم تروریست و کودک کش اسرائیل است. شهر عکا مرکز همبستگی و پیوند بهائیان با صهیونیسم به ویژه در امور اقتصادی است.

دولت عثمانی - با هماهنگی دولت ایران - در اوایل سال ۱۲۸۰ق به سبب کاهش درگیری مسلمانان با عقاید کاذب بایان فرقه باییت را از بغداد به استانبول و پس از چهار ماه، به ادرنه کوچ داد و در ادامه با ورود بهاءالله (میرزا حسینعلی نوری بهاء) به عکا، حرکت اصلی بهائیت و شکل گیری آن آغاز شد. این شهر که بعدها با مرگ بهاءالله یک قداست کاذب یافت و میعادگاه بهائیت شد. تا جنگ جهانی اول، فلسطین جزء امپراطوری عثمانی بود و بهائیان در آن، آزادی عمل نداشتند ولی پس از آن جنگ، با توجه به علاقه بهائیان با صهیونیسم، فعالیت آنان بیشتر شد و با تشکیل دولت غاصب اسرائیل و نزدیکی مصالح و منافع، میان دو طرف آرام آرام پیوندی شکل گرفت.

عبدالبهاء (عباس افندی) پسر ارشد بهاءالله (میرزا حسینعلی نوری) و جانشین او بود. بهاءالله در وصیت نامه‌ی خود، کتاب عهدی به طور

مشخص عبدالبهاء را جانشین خود اعلام می کند و پیش از درگذشتش نیز به پیروان خود اشاره کرده بود که بعد از وی باید به عبدالبهاء به عنوان رهبر جامعه و مفسر رسمی آثار او روی بیاورند.



پس از مرگ عباس افندی عبدالبهاء، جانشین او، شوقی افندی ربّانی (۱) مارس ۱۸۹۷م - ۴ نوامبر ۱۹۵۷م) که به شوقی افندی هم شناخته می شود، منصوب شد و به مدت سی و شش سال ولی امر و سرپرست جامعه‌ی بهائیان در سراسر جهان بود و نظم اداری جهانی بهائی را توسعه بخشید. او که نتیجه‌ی (فرزند نوه) بهاءالله، شارع دین بهائی و نوه‌ی دختری عبدالبهاء بود، طبق الواح وصایا (وصیت‌نامه‌ی عبدالبهاء) پس از وی، مسئولیت ولایت امر در جامعه‌ی بهائی را از ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ میلادی تا زمان مرگش

در نوامبر ۱۹۵۷ میلادی، به عهده گرفت و در بین پیروان آئین بهائی به ولیّ امرالله ملقب گردید.

بهائیان، ایران را سرزمین موعود خود می دانستند و با نفوذ خود در ایران - به ویژه در عصر پهلوی دوم که دوران طلایی بهائیت بوده - زمینه گسترش روابط ایران و اسرائیل را دنبال می کردند. به طوری که وقتی بهائیان، سمت های دولتی ایران را به دست می آوردند - با حمایت های آمریکا و لندن رابطه بسیار نزدیکی با اسرائیل داشتند که بر محور منافع مشترک، با داشتن دشمن مشترکی به نام مسلمانان بود.

عباس افندی هنگام رفتن به انگلستان می گوید: آمدن من به اینجا، سبب الفت بین ایران و انگلستان است... در نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی، [عده ای] از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می کنند.

رابطه علنی و رسمی بهائیان و صهیونیست به بعد از جنگ جهانی اول برمی گردد و افرادی مانند عباس افندی، در جنگ جهانی اول، در عکا به جاسوسی برای انگلیس پرداختند. مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی به افرادی جاسوس و هماهنگ با نقشه های آنان مبنی بر تحقق زمینه نفوذ و احیاناً ایجاد آشوب بسیار نیاز داشتند. شوقی افندی می گوید: سرکنسول بریتانیا در بغداد جناب کلنل سرآرنولد باروز کمبل، چون علوّ مقامات حضرت بهاءالله را احساس نمود، شرحی دوستانه به ساحت انور، تقدیم و به طوری که هیکل اطهر، بنفشه الاقدس شهادت داده، قبول

حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود، و در تشرّف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس، مایل به ارسال پیامی به «ملکه ویکتوریا» باشند، در مخابره آن، به دربار انگلستان اقدام نماید.

حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه اقدام، به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد، تبدیل یابد...

اواخر جنگ جهانی اول در شرایطی که عثمانی‌ها درگیر جنگ با انگلیس بودند - «آرتور جیمز بالفور» در صفر ۱۳۳۶ق (نوامبر ۱۹۱۷م)، اعلامیه مشهور خود، درباره تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرد. جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی)، برای اعدام عبدالبهاء و نابودی مراکز بهایی در عکا و حيفا، تصمیم قطعی گرفته بود. منشأ این تصمیم، روابط پنهانی عبدالبهاء با انگلستان بود که این مطلب را شوقی افندی با صراحت بیان می‌کند: جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی)، تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند. «ولی دولت انگلستان به حمایت جدی عباس افندی برخاست و وزارت امور خارجه وقت، جناب لرد بالفور دستور تلگرافی به جنرال آلّبی در فلسطین صادر و تأکید نمود که جمیع قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند».

پس از آن خدمات و جاسوسی‌ها، عبدالبهاء از سوی ژنرال آلنبی (فاتح انگلیسی قدس، در جنگ اول جهانی) به لقب «سِر» (Sir) مفتخر شد و مدال قهرمانی «نایت هود» (Knighthood) را دریافت کرد. عباس افندی هم به شکرانه این حمایت در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸م دست به دعا برداشته و با چالوسی تمام، گفت:

بارالها! سراپرده عدالت، در این سرزمین برپا شده است... و تو را شکر و سپاس می‌گوییم... پروردگارا! امپراطور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیات مؤید بدار و سایه بلندپایه او را بر این اقلیم جلیل [فلسطین]، پایدار ساز.

عبدالبهاء در برنامه‌ها و لوح‌های دیگر، از تسلط انگلستان بر خاک فلسطین ستایش کرده بود. لرد بالفور به ژنرال آلنبی تأکید کرد با تمام قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشند. تمام این حمایت‌ها به این سبب بود که بهائیان مهره خوبی برای کمک به یهودیان در استقرار آنها در فلسطین بودند و می‌توانستند با هم همکاری نزدیکی داشته باشند.

با مرگ عباس افندی و دفن وی در حیفای اسرائیل (۱۳۴۰ ق)، این شهر نزد بهائیان مقدس شده و مرکز تجمع آنان گشت. تشکیلات مرکزی بهائیت در حیفای هیأت نه نفره در مقری بنام بیت‌العدل اعظم، رهبری تمام مؤسسات و تشکیلات بهائیان را به عهده گرفته و پشتیبانی و هدایت می‌نمایند.

سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلیس در کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا، از مرگ رهبر بهائیان اظهار تأسف و همدردی کردند. وزیر

مستعمرات حکومت پادشاه انگلستان «مستر ونیستون چرچیل» به مجرد انتشار خبر مرگ عبدالبهاء، پیامی به صورت تلگراف برای «سر هربرت ساموئل» صادر کرد و از وی تقاضا نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت انگلستان را به جامعه بهایی ابلاغ نماید.

در مراسم تشیع جنازه عبدالبهاء، مقدم بر همه «سر هربرت ساموئل» حرکت می کرد. مأمور سیاسی انگلستان «سر رونالد استورز» درباره تشیع جنازه عبدالبهاء می گوید: ما در رأس مشایعین - که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود - سرایشی کوه کرم را با قدم آهسته بالا رفتیم، و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس، با رعایت سادگی فوق العاده، در خاطر من کاملاً ماند.

تشکیل رژیم غاصب اسرائیل، در زمان حیات شوقی افندی، با جریانات جالبی شروع شده بود. ژوئن ۱۹۲۲م چرچیل نوشته‌ای منتشر کرد به این مضمون که دولت انگلستان در صدد است یک کانون ملی یهود در فلسطین بنا کند. در پی این اعلام، مسلمانان، سخت معترض شدند و موج جدیدی از اعتراض به راه افتاد؛ به ویژه رفتار صهیونیست‌ها با مسلمانان که سبب شد عواطف آنان جریحه‌دار گردد و حتی کار به سازمان ملل هم کشیده شد.

۲ آوریل ۱۹۴۷م این مطلب در جلسه عمومی سازمان ملل مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و کمیته‌ای مخصوص رسیدگی به مسأله فلسطین تشکیل شد. هنگام بررسی گزارش کمیته، ماهیت گروه‌ها و دولت‌های مختلف و موضع‌گیری‌ها و چهره واقعی آنان از جمله بهائیان مشخص شد.

۱۴ جولای ۱۹۴۷م، شوقی افندی در نامه‌ای به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد نوشت:

... موقعیت بهائیان در این کشور، تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که بیت المقدس، مرکز روحانی عالم مسیحی است، این مرکز اداری کلیسای روم، با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز، هر چند بیت المقدس در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد، معذک اعتبار متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه حج بدان جا می روند، در سرزمین عربستان است، نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در بیت المقدس، بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است...

تأمل در محتویات نامه به خوبی بیانگر علاقه بهائیان به روی کار آمدن حکومت صهیونیستی است. این که شوقی افندی تصریح می کند: «عده زیادی از پیروان ما، از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده» یکی از بزرگ ترین حیل‌های او در جلب توجه بیش از پیش یهودیان به شمار می رود؛ در حالی که حداقل ده قرن، اجداد و آبای سران بابیت و بهائیت، همگی مسلمان بوده اند و تمام بهائیان به استثنای تعدادی انگشت شمار در آن ایام، از خانواده مسلمانان محسوب می شدند.

پس از این که در ۱۴ می ۱۹۴۸م، انگلستان به قیمومیت در فلسطین پایان داد و همان روز، شورای ملی یهود در تل آویو شکل گرفت و تشکیل دولت غاصب اسرائیل اعلام شد.

چند ساعت بعد، ترومن (رئیس جمهور وقت آمریکا) هم، این دولت غاصب را به رسمیت شناخت.

شوقی افندی (چهارمین رهبر بهائیان)، در دیدار با دولت اسرائیل، مراتب دوستی بهائیان را نسبت به اسرائیل بیان کرده و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار کرد. وی در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع، نظر جامعه بهائیت را درباره تأسیس اسرائیل به صراحت ابراز می‌دارد:

... مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر، و به استقلال و اصالت آئین متینه به مرکز بین‌المللی جامعه بهائی مرتبط به استقلال و اصالت آئین الهی مقرر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در برج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبر که محرمه موفق و مؤید...

تشکیل دولت اسرائیل، از نظر بهائیت و بنا به قول شوقی افندی، یک وعده الهی بوده است که حسینعلی و عباس افندی به آن بشارت داده بودند! این روابط دیرینه، به خوبی از زبان رئیس جمهوری اسرائیل غاصب، هویدا می‌شود. وی هنگامی که از رهبران صهیونیسم بوده و یهودی کردن فلسطین را دنبال می‌نمود، با عباس عبدالبهاء ملاقات و مذاکره‌ای داشته که

از چنین ملاقاتی با خشنودی و رضایت یاد می‌کند؛ در حالی که می‌دانیم، آن روزها میان صهیونیسم و انگلستان از یک سو، و مردم مسلمان عرب از سوی دیگر، منازعات شدیدی بروز کرده بود.

این، تنها بهائیان بودند که از یک سو با انگلستان و از سوی دیگر با کارگزاران یهودی در فلسطین روابط نزدیکی داشتند؛ از این رو، بیان شوقی افندی در نامه به رئیس کمیسیون قضیه فلسطین، از روی سیاست و محافظه کاری بوده که نسبت به کمیسرهای انگلیسی در فلسطین اظهار بی‌طرفی کرده است. او به خوبی می‌دانست که اگر مسلمانان عرب روی کار آیند و حکومت فلسطین را از دست انگلیس خارج کنند، بی‌تردید، شبکه بهائیت را که دارای همه نوع همکاری با آنها بودند، نابود خواهند کرد و وجود آنان را به دلیل نسخ اسلام و ادعای پیغمبری و کتاب جدید و خدایی از سوی رهبران بابیت و بهائیت به هیچ وجه تحمل نخواهند کرد و حاضر به هم‌زیستی با آنها نخواهد بود؛ به‌ویژه آن که مهر سرسپردگی به بیگانه بر پیشانی همه رهبران آنان نقش بسته بود؛ زیرا مسلم است تنها مسلمانان عرب بودند که حاضر به هیچ گونه مصالحه و حتی زندگی مشترک سیاسی با یهودیان مهاجر نبودند.

در برابر، برای موفقیت بهائیان زمینه مساعد فراهم بود و آنان از لقب «سر» و حمایت بی‌چون و چرای انگلیسی‌ها برخوردار بودند. از الواح و نامه‌هایی که عباس افندی در عظمت امپراطوری انگلستان و تجلیل از موقعیت

حاصل از استعمار فلسطین و استقرار نیروهای انگلیسی نوشته، نمی توان بی اعتنا گذشت.

بهایان به همه این مسائل توجه داشته اند که ظواهر اسلامی را در سرزمین فلسطین رعایت می کردند؛ در نماز جماعت و جمعه شرکت می کردند و به هیچ وجه به یاران خود اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین نمی دادند. منافع بهائیت تنها در صورتی می توانست محفوظ بماند که یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع انگلستان و میراث خوار استعمار روی کار آید.

در غیر این صورت، مرکز به اصطلاح جهانی بهائیت، دیر یا زود، به دست مسلمانان عرب و به عنوان مرکز جاسوسی و دشمنی صریح با منافع ملی مسلمانان، برچیده می شد؛ از این رو، بهائیان در فلسطین و اسرائیل برخلاف مصالح صهیونیسم سخنی نگفتند و در مسیر تحکیم روابط خود با صهیونیسم حاضر به همه گونه همکاری شدند.

بهایان هم سرزمین فلسطین را به عنوان مرکز اصلی جامعه بهائیت پذیرفتند. دولت اسرائیل نیز اولین دولتی بود که بهائیت را به عنوان یک دین رسمی به رسمیت شناخت و برای اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» که منظور، اسرائیل است از زبان شوقی شنیده شد. او در کلامی به دوستان خود می گوید: «دوستان من! شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره ور گردید.»

البته این امر می‌تواند به نوعی انتقام‌جویی و کینه‌توزی توجیه شود که رهبر بهائیان در صدد برآمد با استفاده از اختلاف دیرین مسلمانان و یهودیان، سرزمین اسرائیل را به عنوان مرکز اصلی و کعبه آمال بهائیان بپذیرد و دولت یهود را پناهگاه و تکیه گاه جهانی این فرقه قرار دهد. دشمنی دیرین یهودیان نیز به این امر شدت داد. آنان، هر نیروی ضداسلامی را حمایت می‌کردند به ویژه که اسرائیل، در محاصره کشورهای اسلامی قرار داشت.

یکی از علت‌هایی که سبب شد دولت اسرائیل مسلک بهائی را به رسمیت بشناسد، همین امر است؛ آنها را از مذاهب رسمی مملکت قرار داد و از طرفی، با به رسمیت شناختن آنها سرمایه‌های بهائیان را به سوی اسرائیل سرازیر کرد. جالب است که «لروی آیواس»، منشی کل شورای بین‌الملل بهائیان در نامه‌ای (۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ ش) برای محفل بهائیان ایران، با شرحی مفصل از ملاقات شوقی افندی و رئیس‌جمهور اسرائیل در (پانزدهم فروردین ۱۳۳۳ ش)، می‌نویسد: در این روز تاریخی، رئیس‌جمهور و خانمشان، کل هیأت بین‌المللی بهائی را در هتل ماگیدو، در تالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از لحظه‌ای، رئیس‌جمهور و همراهان، با اتومبیل روانه بیت مبارک شدند. حضرت ولی امرالله و حرم مبارک، از رئیس‌جمهوری و خانم، با لطف و محبت خاصی پذیرایی نمودند.

ضمن مذاکرات دوستانه و غیررسمی، حضرت ولی‌الله، مقصد و مرام بهائیت را توضیح و نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل بازگو

کردند و آرزوی بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمردند. رئیس‌جمهور هم متقابلاً یادآور شد که در چندین سال قبل، هنگامی که به همراه خانم خود به اطراف سیاحت می‌کردم، در بهجی به حضور سر عبدالبهاء مشرف شدم.

وقت خداحافظی از مهمان‌نوازی ولی امرالله از طرف رئیس‌جمهور اسرائیل سپاسگزاری فراوان شد و ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در سرزمین‌های اشغالی، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت جامعه بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشتند.

اهمیت این ملاقات از آن‌جا مشهود است که بهائیان به آن، بیش از حد تصور، ارزش دادند و به راحتی جامعه بهائی را با اسرائیل پیوند دادند. این، به خوبی می‌فهماند که بهائیان، پیش از تشکیل دولت اسرائیل، هواخواه صهیونیسم و روی کار آمدن آنان در فلسطین بودند.

یکی از اسناد این است که هیأت بین‌الملل بهائی حيفا، در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران (اول ژوئیه ۱۹۵۲ م) رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل کاملاً سربسته و محرمانه چنین به اطلاع آنان رساند: «روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امرالله و هیأت بین‌المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی‌الحقیقه جای بس خوش‌وقتی است که راجع به شناسایی امر در ارض اقدس، موفقیت‌هایی حاصل گردیده است...» در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ دکتر لطف‌الله حکیم منشی شوقی افندی در شورای بین‌المللی بهائی طی نامه‌ای خطاب به منشی محفل ملی بهائیان در

ایران نوشت: در جوار روضه مقدسه مخروبهای است که کسی راضی نمی شد آنها را تبدیل به گلستان کند و این منظره کریه المنظر از جلوی روضه مبارکه برداشته شود... خلاصه الکلام، دولت اسرائیل، امر صریح بر حقانیت اهل بها صادر، و ناقضین پرکین را محکوم می نماید و لهذا بدون درنگ، آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می شود... هیچ کس نمی تواند باور کند که چگونه ظرف چند روز، بنای بدنمای مخروبی، به این سرعت به باغ زیبایی تبدیل یافته است.

سند دیگر این که مقاله ای با عنوان «بھائیت» در شماره ۲۲ مجله ای فرانسوی و وابسته به صهیونیسم و اسرائیل، به نام «زمین باز یافته» (اسرائیل) (۲ سپتامبر ۱۹۵۲م) به قلم یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر شده است. در این مقاله، انطباق اهداف یهودیان با عقاید بھائیان، در برپایی دولتی مقتدر به نام «اسرائیل» اعلام شده است.... بھائیان در پی به رسمیت رسیدن و تثبیت خود بودند. اسرائیل نیز این کار را برای بھائیان می کرد، تا حامی وفاداری داشته باشد و از فشار مسلمانان بکاهد. از طرفی، بھائیان هم حاضر بودند برای این منظور سرمایه گذاری کنند.

در ادامه، شوقی افندی برای توسعه بھائیت، در پی جلب حمایت یهودیان آمریکا برآمد، از این رو، از حافظان منافع بھائیت در آمریکا خواست به هر نحو، این امر انجام شود. همچنین برای جلب موافقت همه جانبه «بن گوریون»، نخست وزیر اسرائیل غاصب بسیار کوشید. این عمل، زمینه اقدامات بعدی شوقی را برای پیوند بیشتر با اسرائیل فراهم می کرد.

این مطلب، در تلگراف محرمانه شوقی افندی برای محفل بهائیان آمریکا (۱۹ آوریل ۱۹۵۲)، درباره سفر نخست‌وزیر اسرائیل، آمده است:

... برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله، اقدامات وسیعه به کمال سرعت به عمل آمده است. هیأت‌های ایادی امرالله، از هر یک از قطعات عالم، متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظایف در ارض اقدس مشغولند، هنگام مسافرت رئیس‌الوزرای دولت اسرائیل به آمریکا محفل ملی آمریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری را به او تقدیم داشته‌اند و هیجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع، بر وسعت اوقاف بین‌الملل بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است.... نقشه مشرق‌الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین‌الملل بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است.

معافیت اعتاب مقدسه از رسول دولتی و سایر مزایایی که از طرف وزارت دارایی دولت اسرائیل اعطا شده بود، اکنون شامل بیت حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است...

بن‌گوریون هم در جواب گفت: «از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه‌ای با اسرائیل داشته‌اند».

قوانین بین المللی

قواعد آمره به اصول مورد توافق در عرف بین الملل گفته می شود که از سوی جامعه جهانی پذیرفته شده و تخطی از آن برای هیچ کشور یا سازمانی مجاز نیست. قواعد آمره غیرقابل تعدیل، غیرقابل عدول و غیرقابل ابطال هستند، مگر از طریق قاعده دیگری که در وضعیت مشابه آن ها (قواعد آمره بعدی) باشند. این قواعد مورد اجماع است لذا تعدیل یا عدول از آنها و ابطالشان ممنوع است. مواردی از قواعد آمره به شرح زیر است:

۱- منع تجاوز.

۲- ممنوعیت نسل کشی.

۳- منع جنایت علیه بشریت.

۴- قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه بین المللی.

۵- ممنوعیت تبعیض نژادی و آپارتاید.

۶- ممنوعیت بردگی.

۷- منع شکنجه.

۸- حق تعیین سرنوشت.

کنوانسیون یا پیمان ژنو، پراهمیت‌ترین ماده حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. کنوانسیون ژنو مفادی را برای زمان جنگ وضع کرده است که از افرادی که دیگر در جنگ نیستند، حفاظت و حمایت می‌کند. بنیان‌گذاری و گسترش کنوانسیون ژنو بر اساس تجربه‌هایی است که حکومت‌ها در دوران جنگ‌هایشان گرد آورده بودند.

نهضت بین‌المللی صلیب‌سرخ و هلال‌احمر نخستین پیشگام در امور بشردوستانه بین‌المللی می‌باشد که منطبق با حقوق بین‌الملل رفتار می‌کند. این نهضت در زمینه محافظت از زخمی‌ها و بیماران عضو در نیروهای مسلح کشورها در نبردهای زمینی، دریایی و همچنین در زمان اسارت فعالیت می‌کند. در سال ۱۹۴۹، با تصویب کنوانسیون ژنو، چهارچوب کلی جدیدی برای کمک به نیازمندان در شرایط جنگی فراهم آمد.

کنوانسیون ژنو با سه پروتکل الحاقی سال‌های ۱۹۷۷ و ۲۰۰۵ میلادی تکمیل شد. قرارداد منع استفاده از مین و بمب‌های خوشه‌ای علیه انسان‌ها نیز از مفاد کنوانسیون ژنو است.

چرا رژیم اسرائیل را به عنوان کشور نمی شناسیم؟

یک کشور مستقل باید حداقل دارای چهار رکن بنیادی زیر باشد که رژیم اسرائیل فاقد اصول به شرح زیر است:

۱- سرزمین: هر کشور بخشی از سطح زمین را اشغال کرده و زیستگاه مشترک افرادی است که به آن کشور تعلق دارند. هیچ کشوری بدون سرزمین قابل تصور نیست. از سال ۱۹۴۷ م که قطعنامه ۱۸۱ تحمیلی سازمان ملل با ۵۶ عضو که مورد تأیید اعراب و ساکنین اصلی فلسطین نبوده است تا به اکنون نقشه‌ای مشخص از اراضی رژیم اسرائیل که مورد اجماع و دستخوش تغییرات هر ساله نباشد موجود نیست. این مهم نشان می‌دهد که رژیم اسرائیل پس از ۱۹۴۷ م تا به امروزه مرزهای مشخصی با همسایگان خود نداشته و دائماً در حال تجاوز به اراضی همسایگان است.

۲- جمعیت: (ملت) هر کشور دارای جمعیتی است که در محدوده سرزمین مستقر و مقیمند و برای اداره امور خود نظام سیاسی و حکومتی تأسیس می‌کنند که به علت مهاجرت شهروندان از کشورهای جهان به این سرزمین عموماً دو تابعیتی هستند و صرفاً با وعده‌های امنیت، امکانات و نژادپرستی به این اراضی مهاجرت کرده‌اند لذا آمار واقعی و دقیق از

ساکنان آن در دسترس نیست و عموماً مطالب منتشره از سوی رؤسای این رژیم بر روی کاغذ و غیر واقعی است.

۳- نظام: نظام سیاسی در واقع همان حکومت است که وظیفه اداره امور سرزمین و جمعیت را بر عهده دارد.

در اسرائیل، احزاب، بازیگران اصلی در صحنه سیاسی هستند، این احزابند که تعیین کننده نوع زندگی، جهت گیری های سیاسی و اجتماعی در اسرائیل هستند. احزاب اصلی اسرائیل اغلب سال ها پیش از تأسیس دولت به وجود آمده اند، بارها دچار ائتلاف و انشعاب شده اند که این ائتلاف و انشعاب ها تاکنون نیز ادامه دارد.

اسرائیل یک قانون اساسی غیرمدون دارد. به جای یک قانون اساسی مکتوب رسمی و مطابق با تصمیم هراری در ۱۳ ژوئن ۱۹۵۰ که توسط مجلس مؤسسان اسرائیل (کنست اول) تصویب شد، دولت اسرائیل چندین قانون پایه را در مورد ترتیبات دولتی و حقوق بشر وضع کرده است. رئیس دادگاه عالی اسرائیل، آهارون باراک، حکم داد که قوانین اساسی باید به عنوان قانون اساسی این کشور در نظر گرفته شود. از مخالفان این رویکرد میسائیل چشین، قاضی دادگاه عالی، همکار باراک بود. بر اساس منشور استقلال اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸، مجلس مؤسسان باید قانون اساسی را تا اول اکتبر ۱۹۴۸ آماده می کرد. تأخیر و تصمیم نهایی در ۱۳ ژوئن ۱۹۵۰ برای وضع قانون اساسی فصل به فصل، عمدتاً ناشی از ناتوانی گروه های مختلف در جامعه اسرائیل در توافق بر سر هدف دولت، هویت

دولت و یک چشم‌انداز بلندمدت بود. عامل دیگر مخالفت دیوید بن گوریون بود (نخست وزیر ۱۹۴۸-۱۹۵۴ و ۱۹۵۵-۱۹۶۳)، که فکر می‌کرد یک قانون اساسی مکتوب رسمی به دادگاه عالی اسرائیل اجازه می‌دهد تا سیاست‌های سوسیالیستی او را لغو کند.

اولین نخست‌وزیر اسرائیل، دیوید بن گوریون، مایل به تدوین قانون اساسی نبود. پس از تنها چهار جلسه، مجلس مؤسسان در ۱۶ فوریه ۱۹۴۹ قوانین انتقالی را تصویب کرد که به این معنی به «اولین کنست» تبدیل شد. از آنجایی که مجلس مؤسسان، قانون اساسی برای اسرائیل تهیه نکرد، کنست وارث مجلس به‌منظور انجام این وظیفه است. رژیم اسرائیل یکی از شش است (به همراه کانادا، نیوزلند، سن مارینو، عربستان سعودی و بریتانیا) که به طور کامل یا جزئی بر اساس قانون اساسی غیرمدون متشکل از قانون اساسی مادی (بر اساس موارد و سوابق)، قانون عرفی و مفاد این قوانین رسمی عمل می‌کنند و مورد اجماع و آراء مردم نداشته قرار نگرفته است.

۴- حاکمیت: حاکمیت یعنی داشتن استقلال و بی‌نیاز بودن از نظارت دولت‌های خارجی، حاکمیت یک کشور موجبات استقلال در تمام ابعاد و اقتدار سیاسی آن کشور است.

از نظر تاریخی، میزان حمایت‌های مالی، نظامی، فناوری و سیاسی آمریکا از رژیم صهیونیستی با روی کار آمدن «لیندون جانسون» رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده بعد از ترور «جان اف کندی» در نوامبر ۱۹۶۳ تکامل یافت و ورود جانسون به کاخ سفید نقطه عطفی در تاریخ روابط آمریکا و

اسرائیل بود. به‌ویژه بعد از تنش‌های بزرگی که در مناسبات دو طرف در دوره ریاست جمهوری «دوایت آیزنهاور» در آمریکا به‌وجود آمد.

در سال ۱۹۵۶ آیزنهاور به‌عنوان رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده در برابر تجاوز رژیم صهیونیستی به مصر، موضع منفی اتخاذ و آن را رد کرد. بر همین اساس اسرائیلی‌ها مجبور به عقب‌نشینی از صحرای سینا شدند که این امر تأثیر زیادی بر رویکرد اسرائیل در روابط خارجی خود داشت. در آن زمان صهیونیست‌ها دریافتند تا زمانی که حمایت آمریکا را جلب نکنند نمی‌توانند آزادانه عمل کرده و اهداف خود را در منطقه محقق سازند. به‌ویژه بعد از افول دوره استعمارگری اروپا، نقش آمریکا برای حمایت از رژیم صهیونیستی در منطقه بسیار سازنده و مهم بود.

در دوره ریاست جمهوری «رونالد ریگان» در آمریکا، حمایت‌های این کشور از رژیم صهیونیستی در قالب کمک‌های مالی بود و به این ترتیب تاکنون اسرائیل بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی ایالات متحده در جهان بوده است. تا فوریه ۲۰۲۲ آمریکا ۱۵۰ میلیارد دلار کمک نقدی به رژیم صهیونیستی ارائه داد؛ اما نوع حمایت از اسرائیل، میان دولت‌های دموکرات یا جمهوری‌خواه آمریکا تفاوتی ندارد. دولت دموکرات بیل کلینتون در سال ۱۹۹۹ یادداشت تفاهمی امضا کرد که بر مبنای آن متعهد شد سالانه آمریکا حداقل ۲٫۶۷ میلیارد دلار کمک نظامی به اسرائیل ارائه کند. این مبلغ در سال ۲۰۰۹ به ۳ میلیارد دلار رسید و در

سال ۲۰۱۹ نیز مجدداً افزایش یافته و به ۳۸ میلیارد دلار رسید. آمریکا متعهد است که هر سال این مبلغ را به اسرائیل پرداخت کند. بنابراین روشن است که صهیونیست‌ها در همه امور و پروژه‌های حیاتی خود از جمله بخش نظامی کاملاً وابسته به آمریکا هستند. به همین دلیل محافل و کارشناسان اسرائیلی معتقدند صحبت‌های راست‌افراطی‌ها درباره استقلال اسرائیل توهمی بیش نیست و چنین اظهاراتی بسیار خطرناک است و اگر کوچک‌ترین تغییری در سیاست خارجی آمریکا نسبت به اسرائیل ایجاد شود، پیامدهای فاجعه‌باری برای تل‌آویو خواهد داشت.

دست آوردهای طوفان الاقصی چه بود؟

- به سخره گرفتن دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی و فروپاشی معادلات امنیتی و قدرت بازدارندگی رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل و هم پیمانانش

- شکستن اُبْهَت و از بین رفتن اسطوره شکست‌ناپذیری ارتش رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل.

- عملیات طوفان الاقصی برای نخستین بار از سال ۱۹۴۷ میلادی تاکنون، نبرد را به داخل سرزمین‌های اشغالی منتقل کرده است.

- تعداد بالای کشته شدگان فرماندهان نظامی به ویژه هلاکت بسیاری از افسران عالی رتبه و نخبه رژیم منحوس و تروریست صهیونیستی اسرائیل

- استهلاک تجهیزات آفندی و پدافندی رژیم منحوس صهیونیست مثل سامانه‌های پدافندی گنبد آهنین، آرو، فلاخن داوود و آفندی مانند

تجهیزات زرهی به‌ویژه تانک‌های مرکاوا، نفربرها و خودروهای زرهی

- نمایش ناکارآمدی سپر دفاع موشکی رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل

- تفرقه مقامات رژیم صهیونیستی و چنددستگاهی و درگیری‌های شدید و

علنی سیاسی در سرزمین‌های اشغالی

- فلج شدن شاهرگ های اقتصادی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رژیم صهیونیست

- افزایش تصاعدی نرخ فرار از سرزمین های اشغالی به گواه آمار، مهاجرت معکوس

- نمایش وحدت جبهه مقاومت اسلامی اعم شیعه، سنی، مسیحی و سایر - مشخص شدن مداخل نفوذ نظامی به رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل و آشکار شدن توانمندی های جبهه مقاومت اسلامی

- تغییر راهبرد از دفاعی به آفندی در جبهه مقاومت اسلامی - شکل گیری جبهه واحد رسانه ای مقاومت و پیروزی بر جنگ روایت ها - رنگ باختن عادی سازی روابط رژیم صهیونیستی با اعراب و اثبات صفاکی رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل به تمام دنیا

- بی رنگ شدن جریان سازش به رهبری محمود عباس در فلسطین با رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل

- یک دست شدن مردم فلسطین با مشخص شدن مسیر برای برخی فلسطینی ها که دلخوش به جریان سازش بودند

- بازگشت موضوع فلسطین به صدر دغدغه جهانی - انصراف سرمایه گذاران از سرمایه گذاری در رژیم تروریست صهیونیستی

اسرائیل

- اثبات و انعکاس جهانی و بی سابقه ی مظلومیت مردم غزه

- به راه افتادن انقلاب دانشجویی، دانشگاهی در جهان در مقابل آمریکا و رژیم صهیونیستی که ابعاد آن در حال گسترش است.
- اسارت ده ها نظامی صهیونیست که در بین آنها شمار زیادی افسر ارشد از جمله یک ژنرال وجود دارد.
- بزرگ ترین و طولانی ترین همبستگی مردم کشورهای جهان در دفاع از یک موضوع خاص در قالب تظاهرات های جهانی
- ترس و دلهره بی سابقه در وجود شهروندان رژیم تروریست صهیونیستی اسرائیل
- بی اعتبار شدن نسخه حمایت از حقوق بشر جوامع غرب به سرکردگی آمریکا
- برملا شدن این حقیقت که ماهیت وجودی سازمان های بین المللی تنها حفظ منافع آمریکا و همپیمانان آن است.
- افزایش کشورهای جهان که خواستار به رسمیت شناختن کشور فلسطین هستند.
- تصویب قطعنامه ممنوعیت صادرات سلاح به رژیم صهیونیستی در شورای حقوق بشر سازمان ملل.

آسیب‌ها و تلفات وارد شده به رژیم صهیونیستی

طبق گزارش مقامات رژیم صهیونیستی، از آغاز عملیات طوفان الاقصی بیش از ۱۷۵۰ صهیونیست به هلاکت رسیده‌اند. به اذعان رسانه‌های رژیم صهیونیستی، شمار کشته‌ها و زخمی‌های نظامیان صهیونیست به علت سانسور و سیاست قطره چکانی اخبار تلفات این رژیم، بیش از اعداد و ارقام اعلام شده از سوی مقامات صهیونیست است.

ارتش رژیم صهیونیستی در طول یکسال جنگ و به رغم تمامی حملات وحشیانه و غیرانسانی علیه غیرنظامیان و به ویژه زنان و کودکان در نوار غزه، متحمل خسارات و ضربات بی سابقه‌ای شده است، تا جایی که خود صهیونیست‌ها ناگزیر به اعتراف به شکست در مقابل مقاومت فلسطین شده‌اند.

هزینه‌های جنگ غزه برای اسرائیل به رقم قابل توجهی رسیده است و برآوردها نشان می‌دهد هزینه جنگ در نوار غزه ۲۵۰ میلیارد شِکِل (بیش از ۶۳ میلیارد دلار) برآورد شده که باعث کسری ۱۲.۱ میلیارد شِکِلی در بودجه شده است.

موسسه اعتبار سنجی جهانی «فیچ» در تازه‌ترین گزارش خود از کاهش رتبه اعتباری رژیم صهیونیستی از A+ به A خبر داد همچنین سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سرزمین‌های اشغالی حدود ۶۰ درصد کاهش یافته است جنگ در غزه باعث تعطیلی ۴۶ هزار شرکت در سرزمین‌های اشغالی شده است ۴۹ درصد از شرکت‌های فن آوری، سرمایه‌گذاری‌های خود را در سرزمین‌های اشغالی لغو کرده‌اند.

موج اعتراضات جهانی به جنایت‌های رژیم صهیونیستی در غزه

موج جهانی حمایت از فلسطین، اولین موضوع در تاریخ بشریت است که در آن مردم جهان با اجماع بر روی یک موضوع خاص به پاخاستند، به خیابان‌ها آمدند و شروع به اعتراض به دولت‌ها کردند.

به دلیل ادامه جنگ و کشتارها در غزه و به تناسب آن، ادامه دار شدن تظاهرات جهانی در حمایت از فلسطین، هنوز آمار دقیقی از تعداد تظاهرات، تجمعات و تحصن‌ها از سوی هیچ موسسه یا سازمانی منتشر نشده است، چرا که دولت‌های غربی همسو با رژیم صهیونیستی، به‌ویژه در آمریکا و اروپا، علاوه بر سرکوب شدید معترضان، اخبار مربوط به این تظاهرات را به شدت سانسور می‌کنند و اجازه پژوهش در این زمینه را نمی‌دهند حتی در آمریکا و برخی کشورهای اروپایی همچون آلمان و انگلیس، پرداختن به این موضوع را مورد پیگرد قرار می‌دهند.

با این وجود بر اساس منابع موجود، تاکنون بیش از ۳۰ هزار تظاهرات در بیش از ۱۰۰۰ شهر در جهان به ثبت رسیده است که این تعداد فقط شامل تظاهراتی می‌شود که در رسانه‌ها انعکاس یافته است.

طبق آمار مرکز نظر سنجی فلسطینی اروپایی ایپال، تنها در اروپا بیش از ۲۲ هزار تظاهرات برگزار شده است که بیشتر آنها تظاهرات دانشجویی

است کشورهای آلمان، انگلیس و سوئد بیشترین تعداد تظاهرات را به خود اختصاص داده‌اند.

در قاره آمریکا بیشترین تظاهرات مربوط به کشور آمریکا و پس از آن کانادا و کوبا است در کشور آمریکا علاوه بر تظاهرات مردمی، حرکت جدیدی آغاز شد و قشر دانشگاهی و دانشجویی آمریکا در جنبشی گسترده که برخی از رسانه‌ها از آن به‌عنوان انقلاب دانشجویی یاد می‌کنند، به حمایت از فلسطین برخاستند و چادرهای تحصن‌های دانشجویی در محوطه‌های دانشگاهی بر پا کردند که به سرعت این نوع اعتراض، جهانی شد و به کشورهای دیگر نیز کشیده شد طبق آمارهای رسمی در آمریکا در سال تحصیلی گذشته، بیش از ۲۱۰۰ دانشجو در بیش از ۲۰۰ دانشگاه در ۲۰ ایالت این کشور بازداشت شدند.

در قاره آفریقا نیز کشورهایی مانند مغرب، تونس، مصر و آفریقای جنوبی به ترتیب بیش‌ترین تعداد تظاهرات را به خود اختصاص داده‌اند بر اساس گزارش آناتولی تنها در کشور مغرب ۵۴۰۰ تظاهرات به ثبت رسیده است و این تعداد فقط شامل تظاهراتی است که اجازه انعکاس یافته‌اند.

در قاره آسیا نیز کشورهای ایران، اردن و یمن بیش‌ترین تعداد تظاهرات را داشتند در ایران به‌صورت هفتگی و بعضاً مناسبتی، تظاهرات سراسری در حمایت از فلسطین در شهرها و روستاها برگزار شده است در یمن نیز تظاهرات میلیونی حمایت از فلسطین باعث دل‌گرمی آزادگان جهان شده

است همچنین کشورهای کره جنوبی، ژاپن، مالزی، اندونزی، هندوستان، پاکستان و فلیپین شاهد حضور حامیان فلسطین بود. این حمایت جهانی حتی به قاره اقیانوسیه نیز کشیده شد و کشورهای استرالیا و نیوزلند بیشترین تعداد تظاهرات را به خود اختصاص دادند در دانشگاه‌های معتبر کشور استرالیا، به تاسی از اعتراضات دانشجویی در آمریکا و اروپا، چادرهای اعتراضی به پا شد.

مشخصات زندان سرباز غزه

نوار غزه از جنوب غربی با مصر و از شمال و شرق با رژیم اشغالی هم‌مرز است. نوار غزه درازای ۴۱ کیلومتر و پهنای ۶ تا ۱۲ کیلومتری و مساحتی برابر ۳۶۰ کیلومتر مربع دارد.

نوار غزه شامل ۵ منطقه به‌نام‌های رفح، خان یونس، دیرالبلح، شهر غزه و غزه شمالی است.

نوار غزه دارای ۷ گذرگاه به نام‌های عرز، نهال اوز، کارنی، کیسوفیم، صوفا، کریم شالوم (در فلسطین اشغالی) و رفح (در مرز مصر) است که تنها گذرگاه فعال رفح می‌باشد که فعالیت آن با فشار رژیم صهیونیستی، از سوی دولت مصر بسیار محدود شده است.

جمعیت نوار غزه در سال ۲۰۲۰ میلادی بیش از یک میلیون و نهصد هزار نفر بوده و غالب این جمعیت مسلمان و اهل سنت هستند.

پس از سال ۲۰۰۷ تاکنون رژیم صهیونیستی اقدام به محاصره نوار غزه کرده و بیش از ده بار با جنبش‌های مقاومت در این منطقه به تقابل نظامی پرداخته است که جنگ ۲۲ روزه در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ میلادی، جنگ ۸ روزه در سال ۲۰۱۲، جنگ ۵۱ روزه سال ۲۰۱۴ و جنگ ۲ روزه در سال ۲۰۱۹ جزء برجسته‌ترین درگیری‌ها بین رژیم صهیونیستی و گروه‌های مقاومت فلسطین بوده است.

منابع:

- نقیب‌زاده، احمد، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل، نشر قومس، ۱۳۸۸: تهران.
- طباطبایی، سید ضیاء‌الدین، رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی.
- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق، انتشارات مؤسسه اطلاعات و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۹.
- کتاب عهد عتیق (تلمود)، نسخه الکترونیک.
- هاکس، جیمز، نوشته و ترجمه، قاموس کتاب مقدس (کتاب دانیال)، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۷.
- کتاب «یهود... نور... اسلام» اثر «سر ریچارد بورتن» یهودی.
- منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نجفی، سید محمد باقر، بهائیان، تهران، مشعر، ۱۳۸۳.
- فضایی، یوسف، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی‌گری، بابگری، بهائیگری، ... و کسروی‌گرایی، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۷.
- اسماعیل راین، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقی راین، بی‌تا.
- زمانی، سعید، جایگاه قواعد آمره در میان منابع حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی بین‌المللی، ۱۳۷۷.
- پایگاه تخصصی مطالعاتی سیاست بین‌الملل INPO
- (Hovevei Zion)، انتشار کتاب خود - رهانی (Auto-emancipation) اثر لئون پینسکر و اولین موج عظیم مهاجرت یهودیان به فلسطین که بعدها «علیا اول» نامیده شد.